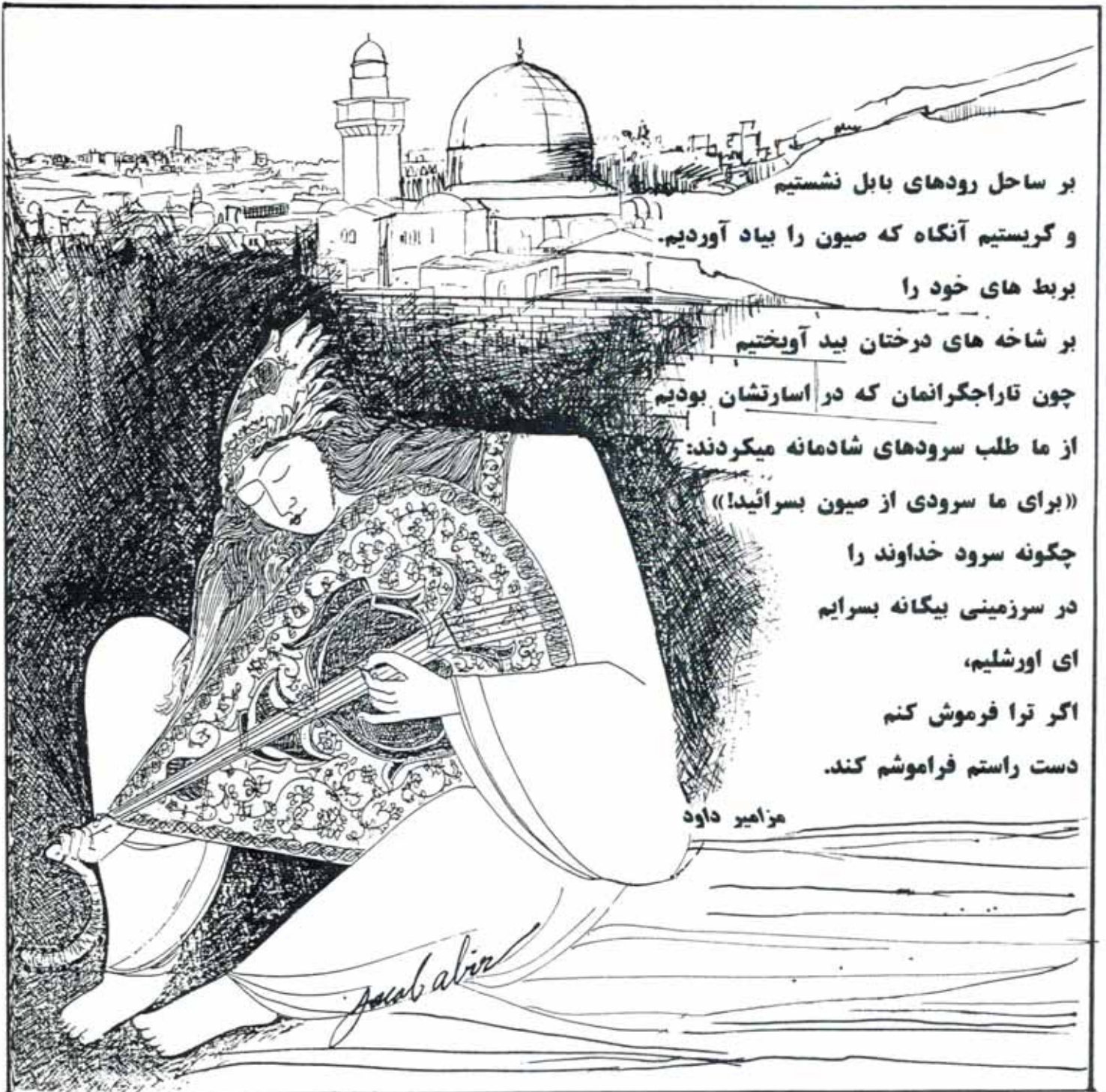


شופار  
SHOFAR

فدراسیون یهودیان ایرانی

# Iranian Jewish Federation

نشریه شوفار ، سال سیزدهم ، شماره ۸۷ ، شواط ۵۷۵۵ ، ژانویه ۱۹۹۵ ، دی ۱۳۷۳



بر ساحل رودهای بابل نشستیم

و گریستیم آنگاه که سیون را بیاد آوردیم.

بربط های خود را

بر شاخه های درختان بید آویختیم

چون تاراجگرانمان که در اسارتشان بودیم

از ما طلب سرودهای شادمانه میکردند:

«برای ما سرودی از سیون بسرایید!»

چگونه سرود خداوند را

در سرزمینی بیگانه بسراییم

ای اورشلیم،

اگر ترا فرموش کنم

دست راستم فراموشم کند.

مزامیر داود

# سام امیر ابراهیمی

با ده سال تجربه در امور مالی و سرمایه گذاری

و خدمت به هموطنان خود

همکاری خود را با شرکت معتبر مالی

## PaineWebber

در سمت معاون ارشد مالی در امور سرمایه گذاری

Senior Vice President - Investment

اعلام میدارد

PaineWebber با بیش از یکصد سال سابقه خدمت به سرمایه گذاران بزرگ و کوچک

همه روزه میتوانید از طریق برنامه رادیویی گلهای بامدادی بین ساعت ۹ تا ۱۰ صبح از رادیو ۲۴ ساعته صدای ایران و برنامه تلویزیونی همراه با آقای ثابت ایمانی (کانال ۶۲) بین ساعت ۸ تا ۸:۳۰ بامداد بآخرین گزارشهای اقتصادی روز توجه فرمائید.

برای آشنائی با چگونگی سرمایه گذاری در امریکا و جهان، هر چهارشنبه از ساعت ۷ تا ۹ بعدازظهر سمینارهای رایگان به زبان فارسی در محل شرکت به نشانی زیر برگزار میگردد:

131 S. Rodeo Drive, Suite 200

Beverly Hills, CA 90212

برای رزرو جا با دفتر ما با شماره تلفن های زیر تماس بگیرید:

(310) 281 - 3801

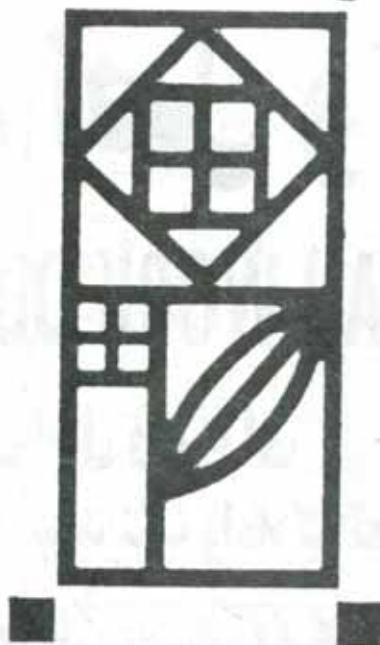
(800) 545 - 8914

مهندس عبیر استاد دانشکده معماری  
دانشگاه ملی

طرح و نظارت:

ساختمان های اداری، فروشگاه، رستوران، هتل،

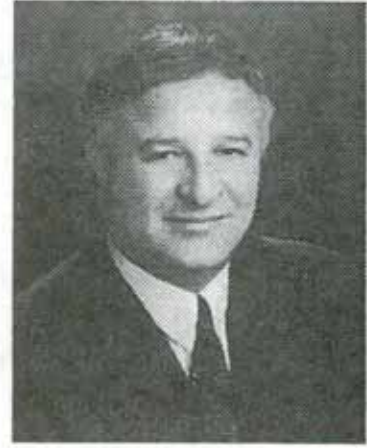
منازل و محوطه سازی      تلفن: ۴۷۰۹۲۲۸ (۳۱۰)



J. A. JACOB ABIR, ASID  
ARCHITECTURAL INTERIOR DESIGNER  
10717 Wilshire Boulevard, Suite 203  
Los Angeles, California 90024  
[310]470-9228



مهندس سیاوش میرسپاسی



مهندس یوسف اشتیاق پور

# Attention اطلاعیه

**SHORT PAY OFF \* PRINCIPAL REDUCTION**

# کم کردن اصل وام

## LOAN WORK OUT SPECIALISTS

جهت کم کردن اصل وام برای

صاحبان منازل آپارتمان بیلدینگ و املاک تجاری

Los Angeles

(310)474-9800

Encino

(818)905-8393



Real Estate Broker  
CA Dep. of Real Estate



اگر چنانچه شما هم اکنون مشکل پرداخت وام خودتان را به هر دلیلی دارید  
و یا ارزش ملک شما کمتر از برابر وام آن میباشد و یا حتی اگر در پرداخت اقساط خود عقب افتاده اید  
لطفا در اسرع وقت با دفتر ما تماس بگیرید

این شرکت با سالها سابقه و شناسائی اکثر بانکها و موسسات وام در آمریکا  
قاطعانه میتواند جهت عقب افتادگی اقساط ماهیانه، کم کردن اقساط ماهیانه  
و یا کم کردن اصل وام و یا هر شرایط مناسب دیگری برای شما اقدام نماید.

16661 Ventura Blvd., Suite 308 Encino, CA 91436

# SHOFAR

Published by:

Iranian Jewish Federation

6505 Wilshire Blvd., Suite 811

Los Angeles, CA 90048

Tel: (213) 655- 7730

Fax: (213) 655- 1221

## شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

\* شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر میشود. هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی است

\* نویسندگانی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

\* مقالاتی که با ذکر نام نویسنده یا منبع خبری چاپ میشود در محدوده مسئولیت نویسنده یا منبع خبری مربوطه است.

\* نقل و اقتباس از شوفار با ذکر مأخذ آزاد است.

### شورای نویسندگان

سیون ابراهیمی - سردبیر

الیاس اسحاقیان - مدیر داخلی

دکترهوشنگ ابرامی

فرزانه طالعی

نینا استوار

سام کرمانیان

گیتی بروخیم

دکتر باروخ بروخیم

دکتر فریدون نصرتی

نوراله خرازی

ابراهیم ویکتوری

شکوه درویش

پروانه یوسف زاده

طرح ها از: مهندس جیکوب عبیر

خبرنگار عکاس: منصور پوراتحاد

### بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل) ۲۰۰ دلار

نصف صفحه ۱۲۵ دلار

یک سوم صفحه ۱۰۰ دلار

یک چهارم صفحه ۷۰ دلار



## پیش گفتار

در جلسهٔ اخیر شورای نویسندگان شوفار که نه فقط اعضای شورا بلکه دیگر نویسندگان و یاران دائمی شوفار نیز دعوت دارند، نشسته ایم. هدف از این جلسه، علاوه به کارهای جاری شوفار، عمدتاً تبادل نظر با همهٔ دست اندرکاران نشریه است برای اینکه بتوانیم «شوفار» را به بهترین شکل و کیفیت به خوانندگانمان عرضه کنیم.

فهرست دعوت شدگان به این جلسه را روبرو دارم: از جمع ۲۲ نفر دعوت شدگان، ۱۸ نفر نویسنده، شاعر، پژوهشگر، خبرنگار، طراح و مفسر سیاسی و اجتماعی هستند و چهار نفر مترجم و طراح. اعداد و ارقامی که عملاً مهر تأییدی است بر کارنامهٔ درخشان نشریه ای که کوشیده است استعدادهای یهودی ایرانی را بیابد و به آنان میدان دهد تا فرهنگ خلق خود را که چون جواهری زیر خاکستر زمان مانده، بقلم بکشند. آنچه شوفار را نشریه ای زنده و پویا می کند همین است: قلمزنان یهودی ایرانی که اندک اندک بدست آمده اند - نویسندگانی که بیشتر آنها، بی آنکه سابقهٔ نویسندگی داشته باشند، با تشویق های پیاپی ما طی بیش از سیزده سال موجودیتمان برای اولین بار قلم را برگرفته و نوشته اند. گفته ایم، میگوئیم و باز هم خواهیم گفت که شوفار از آن یکایک یهودیان ایرانی است که توانائی آنرا دارند که قدمی بزنند در راه مردم خود و قلمی بزنند در راه فرهنگ خلق خود.

به گفتگو می نشینم و از نظریات یارانمان بهره میگیریم و از همه بیشتر، جمع قلمزنان انگلیسی زبان شوفار حرف برای گفتن دارند - که میگویند: «این درست که استعدادهائی را که در ایران امکان شکوفائی شان نبود، اکنون یافته اید و روز بروز هم امکان بیشتر شدن دارند و چه خوب هم که بیشتر بشوند - اما رسالت عمده تری را که با گذشت زمان روبروی شما قرار گرفته از یاد نبرید: فاصلهٔ بین دو نسل را». نویسندگان بخش انگلیسی ما میگویند: نسل فارسی خوان ما - که عمرشان دراز باد - جبراً محکوم به کاهشند و نسل انگلیسی خوان ما در حال افزایش، و نتیجه میگیرند که همان حرکتی را که





مهندس زهره تمجدی  
متخصص سنگهای قیمتی و جواهرات

ZOHREH TAMJIDI, M. BA.  
DIAMOND CONSULTANT

&

SPECIALIST IN COLOR STONE

&

WATCHES

● ارائه گر طرحهای انحصاری و کاملاً منحصر به فرد برای خریداران

● دارای اعتبار بین المللی در خرید و فروش جواهرات به شخصیتهای سیاسی و هنری

● با ۱۲ سال سابقه مدیریت در کمپانیهای:

FRED JOAILLIER

و

KAY JEWELERS

تلفن

(310) 472-7250

شوفار ۱۳ سال پیش برای یافتن قلمزنان یهودی ایرانی شروع کرد، اکنون باید برای یافتن و پشتیبانی از جوانان یهودی ایرانی آغاز کند که فارسی نمیدانند، اما به اندازه هر یک از افراد این جامعه، یهودی ایرانی هستند و به میراث خود افتخار میکنند. اما این نسل با معیارهای آزادی مطلق در سخن گفتن و انتقاد کردن بزرگ شده و خو گرفته اند و نسل پیش از آنان باید بپذیرد که تنها در صورتی میتوان نسل جدید را به میدان کشاند که عرصه بر آنان تنگ نباشد و بتوانند حرف دل خود را بزنند بی آنکه بزرگترها ناراحت شوند.

به جمع دور میز نگاه میکنم. از جمع ۲۲ نفری «شوفاریان» ۶ نفرشان در بخش انگلیسی کار میکنند، و این استنتاج ساده عددی را با یارتم در میان میگذارم که: «قاعدتا» باید دست کم یک سوم شوفار به انگلیسی باشد». و جواب می شنوم که: «ما امیدواریم نیمی از نشریه فارسی باشد و نیمی انگلیسی». خدا قوتی به یاران جوانمان میگوئیم و آنها درخواستی دارند که از من میخواهند در سرمقاله فارسی این شماره به آن اشاره کنیم، همانطور خود آنان در سرمقاله انگلیسی از آن سخن خواهند گفت، و آن اینکه پدران و مادرانی که میدانند فرزندانشان توانائی نوشتن دارند، اعم از کارهای تحقیقی، داستان نویسی، شعر، ترجمه و نیز هنرمندان و طراحانی که میخواهند با ما همکاری کنند، همگی بطور خیلی ساده میتوانند با فرستادن نمونه آثار خود بما به پیوندند - و برای این کار نیازی به حرفه ای بودن نیست، نیاز به تشویق شما پدران و مادران و شناساندن شوفار به فرزندانتان است.

مارا در راه سپردن تدریجی شوفار بدست نسل بعد از خود یاری دهید و فرزندانتان را تشویق کنید که بخش انگلیسی نشریه را بخوانند و با شیوه کار نویسندگان انگلیسی زبان یهودی ایرانی آشنائی پیدا کنند.





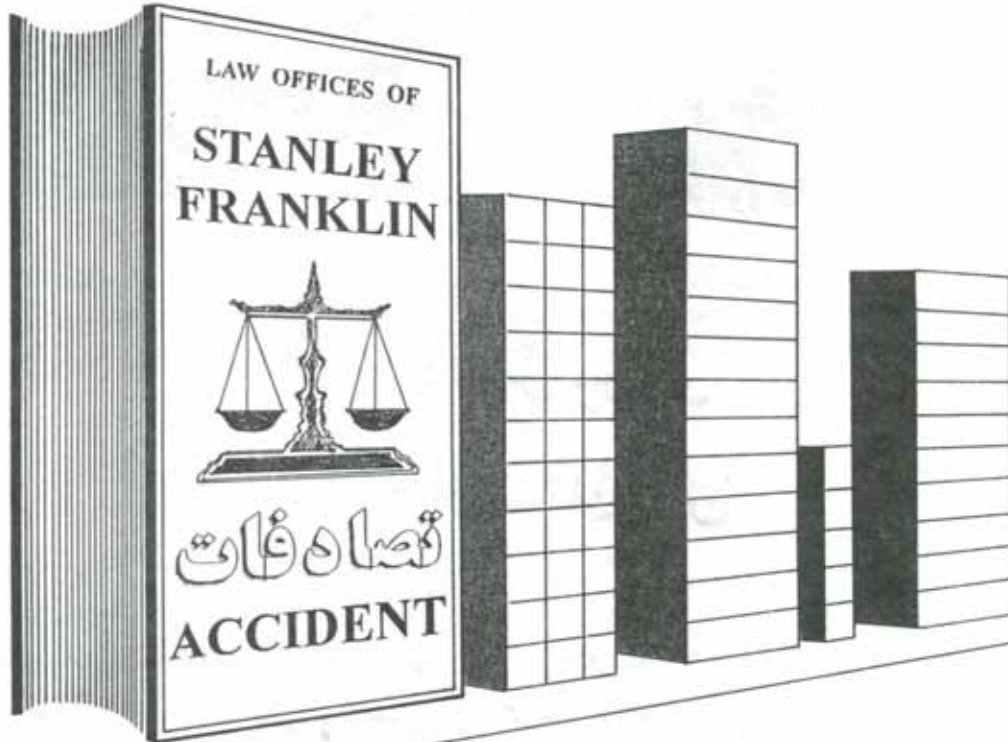
دفتر وکالت

استنلی فرانکلین

با همکاری

پری فرانکلین

در محیط خانوادگی دفتر ما، صمیمانه تر به کار شما رسیدگی می شود



(818) 901-0344 ۲۴ ساعته

1 (800) 901 - 0344

(For outside of Los Angeles and subject to limited calling areas.)

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys CA 91411

# پرستش‌های نه‌گانه دربارهٔ یهودیت

«راهنمای دین یهود برای روشنفکران اهل شک»

هرمن ووک

اثر: دنیس پرگر  
و جوزف تلوشکین

ترجمه: گیتبرویم  
(سیه‌الطوب)

از انتشارات فدراسیون یهودیان ایرانی

این کتاب در کتابفروشی نسترن - شماره ۱۵۱۸ وست وود بلوار  
تلفن ۰۴۰۶ - ۴۷۰ (۳۱۰) بقیعت ۲۶ دَقر در معرض فروش میباشد  
عواید حاصله به «صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران» واریز  
خواهد شد



## اهدای کمک به اوپریشن اکسدوس



هئیت نمایندگی فدراسیون یهودیان ایرانی هنگام اهدای چک برای اوپریشن اکسدوس به نمایندگی فدراسیون یهودیان امریکائی. از راست به چپ: مهندس منوچهر بروخیم - سلیمان رستگار - اروین فیلد رئیس فدراسیون یهودیان امریکائی - گیتی بروخیم - دکتر حشمت اله کرمانشاهی - جان فیشر معاون فدراسیون یهودیان امریکائی - سام کرمانیان - روبن دخانیان - صد کشفی

### خبرنگار عکاس: منصور پوراتحاد

قائل نبودم. اما این کار را بنا به وصیت شخص پدرم انجام دادم چون ایشان معتقد بودند که عدم شرکت من در آن مراسم باعث شکست یک کار خیر مردمی خواهد شد و بمن تأکید کردند که تحت هیچ شرایطی از انجام این وظیفه اجتماعی سرباز نزنم. آن شب در حضور بیش از ۸۰۰ نفر از شما همکیشان عزیز تعهد کردم که در راه پیش برد این هدف بکوشم. در یاسداری از اعانه های سخاوتمندانه شما لحظه ای غافل نشوم و بالاخره اعانه های حاصله را بنام یهودیان ایرانی مقیم امریکا در اختیار اوپریشن اکسدوس بگذارم.

برای تشکر از حمایت های بی دریغ برادران و خواهران هم کیش زبانم قاصر است. فقط باید بگویم که لطف بی پایان شما عزیزان ساکن لوس آنجلس، نیویورک و تعدادی در انگلستان را هرگز فراموش نخواهم کرد. اعتقادم براینستکه در این برهه زمان ما

پس از غریب دو سال و سه ماه که کتاب «پرسشهای نه گانه درباره یهودیت» اثر مشترک «دنیس پرگر» و «جوزف تلوشکین» با همت همکار خوب ما خانم گیتی بروخیم ترجمه و توسط فدراسیون یهودیان ایرانی منتشر گردید. طبق قرار قبلی اعانه های جمع آوری شده از طریق فدراسیون یهودیان امریکائی تقدیم «اوپریشن اکسدوس» شد.

بی شک گروهی از شما بخاطر دارید خانم بروخیم در شانزدهم سپتامبر ۱۹۹۲ درست چند ساعت پس از فوت مرحوم پدر خود. در مراسم معرفی این کتاب که در هتل هیلتون برگزار میشد شرکت نمودند.

با خانم بروخیم به گفتگو نشسته ایم و از ایشان میخواهیم که درباره آن لحظات برای ما سخن بگویند. خانم بروخیم میگویند:

«هر چند من عرفاً چنین حقی را برای خودم

یهودیان ایرانی هم وظیفه داریم تا هم پای یهودیان دیگر ممالک جهان، سرزمین آبا و اجدادی خود را در اسکان صدها هزار مهاجر یاری دهیم و خداوند ما را در انجام این وظیفه انسانی مدد کرد.»

از خانم بروخیم که شخصا در جمع آوری وجوه تلاشی چشمگیر انجام داده اند تشکر میکنیم و ایشان با فروتنی خاص خود میگویند:

«آنچه من انجام دادم بخاطر اعتقاد بود به یهودیت. اما در این مسیر بسیارند کسانی که باید از یاریهایشان سپاسگزاری کنم و پوزش میخواهم اگر در اینجا نمیتوانم از یکایک آنان نام ببرم، اما باید به ویژه از دو انسان صدیق، آقای الیاس اسفندی که در شب معرفی کتاب از آنچه که در توان داشتند برای تشویق شما عزیزان به خرید کتاب کوتاهی نکردند و نیز از آقای دکتر ایوب ابراهیمی که در طول این مدت با وسواس و امانتی قابل ستایش به دخل و خرج این کتاب رسیدگی کردند نام ببرم. موفقیت این کار خیر مدیون انسانهای پاک سرشتی چون اینها است.»

از خانم بروخیم در مورد درآمد و هزینه انتشار کتاب سوال میکنم. ایشان پاسخ میدهند:

«اعانه های دریافتی جمعا ۷۴۴۰۹ دلار و مخارج چاپ، انتشار و عرضه نمودن کتاب مزبور ۱۷۰۴۵ دلار بوده است. که پس از وضع مخارج، مبلغ ۵۷۳۶۴ دلار موجودی داشتیم. بدلیل پشتیبانی بی دریغ فدراسیون یهودیان امریکا از جامعه ما، چنین تصمیم گرفته شد که چک مربوطه از طریق فدراسیون مزبور به اوپریشن اکسدوس تقدیم گردد. در اینجا لازم به تذکر است که روش فدراسیون یهودیان امریکائی در قبال اعانه هائی که برای اوپریشن اکسدوس ارسال میشود اینست که چون هدف حمایت از مهاجرین است، ۸۸ درصد اعانه به اسرائیل فرستاده شود و ۱۲ درصد آن برای حمایت و کمک به مهاجرین یهودی که وارد امریکا شده اند مورد مصرف قرار گیرد. پس از مذاکراتی که با مسئولان فدراسیون یهودیان امریکا بعمل آمد چنین اخذ تصمیم شد که مبلغ ۵۰۰۰۰ دلار به اوپریشن اکسدوس و مابقی به صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی

تعلق گیرد.»

از خانم بروخیم درباره جلسه ای که طی آن چک مزبور به مسئولان فدراسیون یهودیان امریکائی تقدیم شد می پرسیم. میگوید:

«روز ۲۲ دسامبر ۱۹۹۴ بهمراهی آقایان دکتر حشمت اله کرمانشاهی و سلیمان رستگار و گروهی از معتمدین جامعه به دیدار آقای اروین فیلد رئیس فدراسیون یهودیان امریکائی و معاون ایشان آقای جان فیشر رفتیم. و من طی سخنانی خطاب به حاضران گفتم: (آنچه من انجام داده ام قدم بسیار کوچکی بوده است در راه کمک به هم نوع، ولی باید اذعان کنم که حمایت بی دریغ هم کیشان ایرانی من از این کار خیر، عظیم و ستایش انگیز بوده است. در این میان من تنها یک وسیله بوده ام و کلیه موفقیتهای این کار را مدیون قلب رئوف و سخاوت مردم خود میدانم. ما خود را بخشی لاینچزا از جامعه یهودیان مقیم امریکا میدانیم و بهمین جهت تصمیم گرفته ایم این اعانه ها را از طریق فدراسیون یهودیان امریکائی تقدیم اوپریشن اکسدوس کنیم. ضمنا این سیاسی است از فدراسیون یهودیان امریکائی در طی این پانزده سال که با آنچه در توان داشته اند فدراسیون یهودیان ایرانی و مردم ما را یاری داده اند و امیدوارم این همکاری ها همیشه ادامه داشته باشد). در این دیدار مسائل یهودیان ایرانی مقیم امریکا به تفصیل مورد بحث قرار گرفت. سپس به خواهش من آقای رستگار قائم مقام فدراسیون یهودیان ایرانی چک ۵۰۰۰۰ دلاری فدراسیون یهودیان ایرانی را بنام یهودیان ایرانی به آقای اروین فیلد رئیس فدراسیون یهودیان امریکائی تقدیم نمودند.

با سپاس فراوان از کوششهای خانم گیتی بروخیم به آگاهی همکیشان گرامی میرساند که از این پس کتاب «پرسشهای نه گانه درباره یهودیت» در کتاب فروشی نسترین به معرض فروش گذاشته میشود. کلیه عواید حاصله از فروش بعدی کتاب به «صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران» واریز خواهد شد. بهای کتاب در کتاب فروشی نسترین ۲۶ دلار خواهد بود. ما از همکاری هم کیش عزیز خود جناب آقای نسترین در فروش کتاب ها صمیمانه سپاسگزاری مینمائیم.

دفتر حقوقی

# فرید مشیان

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا

فوق تخصص در قوانین مالیاتی

- \* برنامه ریزی برای کاهش مالیات - تنظیم وصیت نامه و تراست (Trust)
- \* تنظیم تراست برای حفظ دارایی در داخل و خارج از امریکا
- \* امور مالیاتی - دعاوی مالیاتی با IRS - امور مربوط به مالیات شرکت ها
- \* امور مربوط به مسائل مالیاتی بین المللی - مسائل مالیاتی مربوط به املاک
- \* امور بازرگانی - تأسیس ثبت و انحلال شرکت ها در کالیفرنیا و سایر ایالات امریکا و کشورهای خارجی
- \* تأسیس شرکت با مسئولیت محدود

## Law offices of FRED F. MASHIAN

### ESTATE PLANNING

Wills  
Trusts  
Asset Protection Trusts  
Foreign Held Trust  
Probate  
Conservatorship

### BUSINESS PLANNING

Incorporation: California, National, and International  
Partnerships  
General Partnerships  
Limited Partnerships  
Joint Ventures  
Limited Liability Companies

### TAX

Audits and Tax Disputes with IRS  
Corporate Tax  
International Tax Planning  
Tax Aspects of Real Estate Transactions

2001 Wilshire Boulevard, Suite 505, Santa Monica, California 90403 - 5640

(310) 829 - 6068

Fax: (310) 829 - 6288

از: فرهاد

برگردان: از مجله فارین افرز

نوشته: جودیت میلر

## چهره های بنیاد گرانی

« ۴ »

ترابی و فضل اله نسبت به موارد مشترکی احساس دشمنی دارند. نخست کمونیسم است. مهمترین دشمن ترابی حزب کمونیست سودان بود که زمانی بزرگترین حزب کمونیست قاره افریقا بشمار میرفت. مؤمنانی مانند فضل اله، در سال ۱۹۳۲ که عراق بظاهر استقلال یافت و نیز بار دیگر در سال ۱۹۵۸ که رژیم سلطنتی عراق سقوط کرد، مجبور شدند با کمونیست های یعنی وسایر غیرمذهبیونی که وابستگی طبقه روحانی را با شیعیان عراق به خطر انداخته بودند وارد مبارزه شوند.

عقیده شیخ فضل اله درباره اینکه اسلام باید با مقتضیات روز هماهنگ شود از مبارزات اولیه او با اینگونه دشمنان مذهب سرچشمه گرفته است. ترابی و فضل اله هر دو از عربستان سعودی که به درجه ای کمتر از آنها بنیادگراست و همیشه حامی این دو بوده است نفرت دارند و در حالیکه از نظر آنها صدام حسین یک عامل فساد بوده و متظاهر به اسلام است، هر دوی آنان در دوران جنگ خلیج فارس مخالفت خود را با نیروهای نظامی که صدام را از کویت بیرون میراند نشان داده بودند.

قابل درک است که عربستان اینگونه نظرات آنان را خیانت بخود میدانست. ترابی جنگ خلیج فارس و یا بگفته او نجات موقت عربستان را که با قدرت نظامی امریکا انجام گرفت یک برکت الهی میدانند که سبب شد اسلام بصورت یک نهضت توده ای در آید. او گفت بلافاصله پس از جنگ خلیج فارس نهادهای مذهبی و سیاسی در ریاض و قاهره به لرزه در آمدند و با خوشحالی موزیانه ای اضافه کرد که فهد پادشاه سعودی دچار هراس و اضطراب شدیدی شده است. بنظر او رهبران سعودی نه مسلمانان بنیادگرا هستند و نه در اصل مسلمان به شمار می آیند. و میگوید: «سعودیها با این شیوه حکومت سلطنتی و قوانین غیر مذهبی و یک طبقه ممتاز غیر مذهبی سالها است که نوعی اسلام محافظه کار را در عربستان و سراسر خاورمیانه تبلیغ کرده اند ولی جنگ خلیج فارس مشروعیت آنها را از بین



در شماره گذشته قسمت اول مقاله خانم جودیت میلر را در مجله فارین افرز درباره دیدگاهها و سوابق شخصیت های بنیاد گرای اسلامی به اطلاع خوانندگان گرامی رساندیم. اینک قسمت دیگری از این مقاله را درباره تمایلات و خصومت های این دو چهره بنیاد گرا می آوریم و در شماره آینده قسمت پایانی مقاله نظرات آنها که درباره امریکا و اسلام و آینده روابط اعراب و اسرائیل است بنظرتان خواهد رسید.

برد تا آنجا که در حال حاضر سعودیها با یک نهضت تمام عیار اسلامی روبرو هستند که دیگر قابل خرید و فروش نیست».

ترابی در واقع از قطع کمک مالی سعودی به سودان به شدت عصبانی است و بخصوص از اینکه اخیراً یکی از اعضای یک خانواده ثروتمند سعودی را بخاطر کمک به شورشیان افغانستان و مبارزان اسلامی به سودان تبعید کرده اند نگران است. این شخص که نام او بن لادن است اکنون در سودان زندگی میکند و به او یک پاسپورت سودانی داده شده. فضل اله نیز احساس چندان مطلوبی نسبت به رژیم سعودی ندارد با اینکه میداند که عربستان نوابه های الکلی را ممنوع کرده و بشدت جریان جدائی زن و مرد را رعایت میکند و قوانین شریعت را بعنوان قوانین کشور رعایت میکند (که این خود هدف حزب اله و دیگر رادیکالهای اسلامی است) با این وصف از اظهار دشمنی با آن خودداری نمیکند.

فضل اله میگوید اجرای قانون شریعت به تنهایی بوجود آمدن یک جامعه اسلامی را تضمین نمیکند. او اضافه میکند که سعودیها حکومت خود را بر مبنای اسلام میدانند و در بیان این مطلب می شد یأس و ناامیدی را در صورت او تشخیص داد. «اجرای قوانین اسلامی در عربستان با آنچه که در واقع اجرا میشود فرق دارد». «روابط دوستانه ای که اخیراً بین عربستان و شیعیان این کشور بوجود آمده سطحی است و توافق حاصله حتی یکهزارم مسائل موجود را حل نمیکند زیرا در عربستان شیعیان بعنوان رعایای دست دهم بحساب میآیند».

در عین حال ترابی و فضل اله در سالهای اخیر با حامی محبوب سابق خود و قهرمان مطلق گرائی یعنی ایران فاصله گرفته اند. ترابی ایران را بخاطر آنکه «انقلاب اسلامی» کرده است مورد احترام قرار میدهد ولی بدبختی ایران را از آن میداند که اسلام از طریق انقلاب در آن کشور بحکومت رسیده و خشونتهای انقلاب ایران را یک لکه ننگ بزرگ میدانند. او میگوید خمینی در واقع یک سیاستمدار نبود. او خیلی «خشک» بود و گاهی هم

اشتباه میکرد. انقلاب به یک نماد احتیاج داشت که بتواند با شاه مخالفت کند ولی ناگهان شاه کشور را ترک کرد و انقلابیون درماندند که چه باید بکنند. بنابراین به سفارت امریکا حمله کردند تا چیزی برای عرضه کردن بدست آورند. مشکل بزرگ انقلاب ایران آن بود که برخلاف گروه او یعنی اخوان المسلمین هدف سیاسی مشخص و دستور کار نداشت.

ترابی سالها است که اتهامات غرب را مبتنی براینکه سپاهیان انقلاب ایران در سودان پایگاههای آموزشی دارند تکذیب میکند و اتهام پناه دادن به افراد حزب اله و حماس و سایر گروههای اسلامی را نیز رد میکند ولی من شخصاً (جویدت میلر) هنگام اقامت در خارطوم با این گروهها مصاحبه کرده ام. بگفته ترابی، در سال ۱۹۹۳ واشنگتن بدان جهت سودان را به لیست کشورهای تروریست اضافه کرد زیرا امریکا ضد اسلام است. دیپلماتهای غربی تکذیب ترابی را در مورد کمک سودان به تروریست ها با توجه به شواهد بسیاری که در دست دارند مسخره میدانند. پاره ای از تحلیل گران سرد شدن روابط خارطوم و تهران را بیشتر ناشی از تفاوت دیدگاههای فلسفی دو کشور میدانند تا قطع حمایت ناچیز مالی ایران به رژیم سودان. البته مقامات دولتی سودان هنگامی که شنیدند ساختمان یک شاهراه که قرار بود بوسیله ایران ساخته شود و پایتخت را به بندر سودان وصل کند متوقف شده از حیرت خشکشان زد. علاوه براین دولتمردان سودان از فشارهای ایران برای پرداخت قیمت نفت به نرخ های بین المللی در حالیکه کشور عملاً ورشکسته است، ناراحت هستند.

سردی روابط فضل اله با ایران نیز منعکس کننده اختلافهای سیاسی، رقابت ها و ناامیدی ایران از تک روی و استقلال طلبی شیخ است. فضل اله میگوید «خمینی در شرایط سخت و از جمله شرایط دشوار زمان جنگ با عراق به قدرت دست یافت و به همین جهت ناچار شد بیش از آنکه توجهی به برنامه های اسلامی دیگر داشته باشد به بقای رژیم خود فکر کند».

«شکست در اجرای پاره ای از افکار اسلامی بمعنای شکست افکار اسلامی نیست. سیستم اسلامی در خلاء بوجود نمیآید» و با ترابی هم عقیده است که «بهتر آن بود که اسلام از طریق انقلاب به ایران راه نیافت».

فضل اله مانند ترابی از ایران انتقاد میکند. او گفته های همکاران انقلابی خود را تأیید میکند مبنی بر اینکه خمینی بمدت سه سال از ملاقات با آنها سرباز زد زیرا آنها از اعلام یک حکومت اسلامی در لبنان بنحوی که مورد نظر ایران بود خودداری کرده بودند.

فضل اله این تحریم را ناشی از تصمیم خمینی میداند ولی از نظر او چندان مهم نبوده و عدم ملاقات خود را با خمینی نیز به علل شرایط زمانی و مکانی موجود در آن زمان میداند تا یک دیدگاه منفی نسبت به خمینی یا جمهوری اسلامی. فضل اله اضافه میکند که «من شخصیت اسلامی خود را دارم و این شخصیت را پیش و بعد از انقلاب ایران داشته ام و قرار نیست که همه اسلام شناسان تمام اصول و عقاید ایران را بپذیرند و از آن تبعیت کنند».

ترابی و فضل اله فتوای سال ۱۹۸۹ آیت اله خمینی را بر علیه سلمان رشدی نویسنده هندی تبار انگلیسی تأیید نمیکنند. تصمیم آیت اله خمینی براین اساس بود که در کتاب سلمان رشدی تحت عنوان «آیه های شیطانی» به پیامبر اسلام اهانت شده و بنابراین رشدی مرتد بوده و باید خون او ریخته شود. فضل اله از صدور این فتوا دفاع میکند اما خواستار مرگ رشدی نیست. از نظر او تنها جلوگیری از فروش کتاب رشدی مهم بود و میبایست غیر مسلمانان هم از خطرات اهانت به جهان اسلام که یک میلیارد نفر جمعیت دارد آگاه شوند.

پنج سال پس از این جریان فضل اله هنوز به عقیده خود باقیست و با لغو فتوا موافقت ندارد ولی تأکید میکند که ماجرای رشدی به معنای آن نیست مسلمانان به آزادی بیان عقیده ندارند.

ترابی که زمانی دانشجوی حقوق بوده با

استفاده از استدلالهای حقوقی سعی کرد از انتقاد مستقیم از فتوای خمینی سرباز زند. او چنین گفت «اولاً رشدی نباید به مرگ محکوم شود زیرا در سودان اسلامی کسی را بواسطه ارتداد نمیتوان به مرگ محکوم کرد و رشدی در این مورد قوانین سودان را زیر پا قرار نداده است زیرا قوانین سودان مقرر میدارند که هر گاه یک مسلمان اقدام جدی در زیر پا نهادن قوانین اساسی کشورهای اسلامی دیگر بعمل آورد به ارتداد محکوم میشود. ثانیاً رشدی در خاک سودان مرتکب جنایتی نشده است و از نظر اسلام محل وقوع جرم ملاک تعیین مجازات است».

با آنکه ترابی مانند فضل اله از زیانهای که فتوای خمینی برای اسلام بیار آورده آگاه است، از هر گونه سؤال و جواب در این مورد امتناع میکند. او میگوید: «ماجرای رشدی ارزش تعقیب و رسیدگی نداشت و لذا پرس و جو درباره آن احمقانه است».

فضل اله اضافه میکند که نهضت تحت اداره او در سایر مسائل نیز از تهران دوری میکند و باید توجه داشت که رژیم ایران بسیاری از عقاید و نظرات او را مورد قبول قرار داده است. مثلاً ایران سرانجام به این عقیده که مسائل سیاسی باید فارغ از احساسات بررسی شود و رجز خوانی زیاد و توخالی بودن شعارها به زبان اسلام است تن در داده است. و نیز ما باید غربی ها را براساس شیوه زندگی آنها مورد توجه قرار دهیم نه اینکه صرفاً بخاطر آنکه غربی هستند. «سخن گفتن برای اسلام باید واقعیت را نشان دهد. ما میخواهیم دشمن دولتهای غربی باشیم نه دشمن ملت های آنها».

ترابی هم با این «تلمود شناسی» اسلامی موافق است و معتقد است باید بین مردمان کشورهای غرب و دولتهای آنها فرق قائل شد و این نشان میدهد که دولتهای غربی دموکراتیک نیستند و نماینده ایده آنها و اعتقادات مردم خود نمی باشند.

این مقاله در شماره بعد که بنیادگرایان به مسائلی مانند امریکا و اسلام و آینده روابط اعراب و اسرائیل اشاره میکنند تمام میشود.

# فدراسیون یهودیان ایرانی

## کمیته اطلاعات

فدراسیون یهودیان ایرانی برای آشنائی همکیشان گرامی با روند زندگی یهودیان امریکائی از دیدگاههای اجتماعی، فرهنگی و سنتی یک سلسله برنامه هائی را در نظر گرفته است که بتدریج برای استفاده همگان عرضه خواهد نمود. در اولین برنامه سال ۱۹۹۵ خود، فدراسیون یهودیان ایرانی کلیه همکیشان گرامی را برای تماشای فیلم

## جهاد در امریکا

### JIHAD IN AMERICA

دعوت مینماید

این فیلم روشنگر حقایقی از فعالیت های گسترده سازمان های مختلفی که تحت پوشش خیریه و مطبوعاتی و دیگر اسامی، فعالیت های شدیدی در راه تشکیل مجالس سخنرانی و سمینار و کنفرانس دارند که طی آنها، رؤسای گروه های مختلف تروریستی عرب و رهبران بنیادگرای دیگر حضور یافته و با سخنرانی و تهییج و تحریک احساسات گروه های تازه ای را می پروراند. اغلب تعداد شرکت کنندگان در این مجالس به هزاران نفر بالغ میشود. اینها پشتیبان مالی حماس و تروریست های دیگر هستند. مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی امریکا یا بی خبر مانده اند یا نمی خواهند خود را درگیر کنند.

- \* «جهاد در امریکا» فیلم مستندی است که طی آن، روزنامه نگار مشهور امریکائی، استیون امرسن فعالیت های گروه های بنیادگرای اسلامی را در امریکا مورد بررسی قرار میدهد؛
- \* «جهاد در امریکا» صحنه هائی از جلسات این گروه ها در امریکا را به نمایش میگذارد؛
- \* «جهاد در امریکا» شامل مصاحبه با صاحب منصبان عالیرتبه دولتی و قضائی و اجرائی امریکا و نیز بحث و گفتگو درباره آزادی های قانونی است که در راستای رویارویی با تروریسم در امریکا وجود دارد.

زمان: پنجشنبه: دوم مارچ ۱۹۹۵ - ساعت ۸ بعدازظهر

محل: فدراسیون یهودیان در ۶۵۰۵ ویلشر بلوارد - سالن اصلی Board Room  
ورودی: ۱۰ دلار

با توجه باینکه ظرفیت سالن محدود میباشد، لطفاً برای تهیه جا با دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی با تلفن ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳) تماس حاصل فرمائید.

فدراسیون یهودیان ایرانی  
کمیته اطلاعات

## زیبائی های صلح و چهره های وحشتناک ترور



کودکان فلسطینی مقیم اردن با همسالان اسرائیلی خود غذاهای مخصوص حنوکا را مزه می کنند.

اعراب و بویژه فلسطینیان پیرو تروریستهای تندرو حماس و جهاد اسلامی، به گونه ای بدون منطق و با اعمال شیوه های ایجاد وحشت، دست به کشتار بی رویه ای در داخل خاک اسرائیل زده اند که هدف اصلی آن لبریز نمودن کاسه بردباری اسرائیلیان و بهم ریختن بنیاد صلحی است که پس از مدتها تلاش اکنون دارد در مسیری امیدوار کننده قرار میگیرد.

در طول ماه گذشته، تروریست های فلسطینی تعدادی از سکنه نظامی و غیر نظامی اسرائیل را بقتل رساندند. دو نفر از این افراد، یکی دختر سرباز ۱۹ ساله ای بنام لیات گبای بود و دیگری راو امیرام عولامی.

همزمان با حنوکا، گروهی از نوجوانان فلسطینی مقیم اردن، بدعوت اسرائیل از این کشور دیدن بعمل آوردند. این امر بدنبال امضای قرارداد صلح میان اسرائیل و اردن انجام گرفت و در حال حاضر تعداد زیادی از اتباع اسرائیل بویژه جوانان و نوجوانان نیز از این کشور همسایه عرب خود، که با آنان دست دوستی داده، دیدار بعمل میآوردند.

بعنوان مثال، در ماه گذشته یک گروه از کودکان اسرائیلی که مبتلا به سرطان بوده و عمر کوتاهی دارند، از سوی بنیاد زیخرون متاخم به اردن برده شده و از این مملکت بازدید بعمل آوردند.

اما متأسفانه، این تنها یک روی سکه است و





سمت راست: فرزند ده سالهٔ راو امیرام عولامی در مراسم خاکسپاری پدر خود قدیس میگوید.  
سمت چپ: خواهر لیات گبای در مراسم خاکسپای خواهر خود.

موشه مور که یکی از عابران دستگیر کنندهٔ ابوروب است میگوید: «من داشتم بطرف پاسگاه پلیس میرفتم که لیات گبای که از روبرو میآمد از کنارم رد شد. لحظه ای بعد صدای ترمز شدیدی را شنیدم و تا رو برگرداندم مشاهده کردم که ابوروب، با تبر به لیات حمله کرد و سه بار تبر را بر سر و بدن او فرود آورد. برای لحظه ای در جای خودم خشکم زده بود ولی بلافاصله بخود آمدم و بسوی حمله کننده خیز برداشتم و گلویش را در چنگ گرفتم و همزمان شخص دیگری بنام ایسحق اوهایون به کمک من آمد. تروریست هیچگونه کوششی برای فرار نکرد. بنظر من کوشش او این بود که خود را سالم به ایستگاه پلیس برساند تا مبادا جمعیت خشمگین او را بقتل برسانند».

مور میگوید: «ابوروب تنها بدنبال کسی میگشت که او را بکشد و حالا که فکرش را میکنم، اگر لیات نبود، ممکن بود بمن حمله میکرد. احتمالاً تنها دلیلی که او لیات را بر من ترجیح داده این بوده که لیات لباس نظامی به تن داشت».

اتومبیل راو عولامی در نزدیکی یکی از مجتمع های یهودی نشین بنام بت هگائی در ده کیلومتری جنوب حیرون زیر رگبار مسلسل قرار گرفت و باعث کشته شدن او شد، ولی سرنشین دیگر اتومبیل که شدیداً زخمی شده بود، جان سالم بدر برد. رادیو اسرائیل اعلام داشت که شخص ناشناسی طی یک پیام باین رادیو اعلام داشته که این عمل توسط تروریست های گروه حماس انجام گرفته است. راو عولامی زن و پنج فرزند داشت و شغل او تعلیم علوم الهی در یشیوای هصدر بود. لیات گبای هنگام بازگشت از قرارگاه خود به خانه اش برای شرکت در مراسم درگذشت مادر بزرگش، مورد حملهٔ یک فلسطینی ۲۵ ساله بنام وحیب ابوروب قرار گرفت و با تبر به قتل رسید. نامبرده پس از دستگیر شدن توسط دو عابر به پلیس اعلام داشت که یک یهودی را کشته بود تا خود را از اتهام همکاری با اسرائیلیان نزد فلسطینی ها مبرا کند.



## خبرهائی از جهان یهود



### آیا تصورش را هم میکردید؟

شاهزاده آستوریا برای همکاریهای بین المللی « در شمال اسپانیا، باین دو رهبر گرفته شده. فکر میکنید ایندو بهم چه میگویند؟

به عکس بالا نگاه کنید. اسحق رابین و یاسر عرفات مشغول گل گفتن و گل شنیدن! آیا چند سال پیش تصور چنین نزدیکی میان رهبران دو ملت متخاصم میرفت؟ این عکس در مراسم اهدای «جایزه

## برابری قوانین طلاق

خواهند بود و دولت چین نیز نسبت به بهره برداری از این ماهواره اظهار علاقه نموده است.

صنایع هوانی آلمان و فرانسه در این پروژه بزرگ با اسرائیل مشارکت دارند. عمر این ماهواره ۱۱ سال تخمین زده میشود و شعاع پوشش آن، شرق به غرب از ایران تا لیبی و شمال به جنوب از اوکراین تا سودان است.

علاوه بر کشورهای عربی، هم اکنون مذاکراتی در جریان است تا کانال «پلس» فرانسه و «سی.ان.ان» و «اچ. بی. او» آمریکا مشترک این ماهواره شوند.

## تعداد مهاجران

براساس اعلامیه وزارت جذب مهاجر تعداد مهاجران به اسرائیل در سال ۱۹۹۵ نسبت به دو سال قبل افزایش قابل ملاحظه ای داشته است. در ۱۱ ماهه اول سال ۱۹۹۴ تعداد ۷۲۰۱۲ مهاجر به اسرائیل وارد شده اند که ۵۹۵۵۶ نفر آنان از ممالک اتحاد شوروی سابق میباشند.

قابل توجه اینکه تعداد مهاجران روسی و دیگر ممالک اقمار شوروی سابق در دو سال گذشته رو بکاهش نهاده و بجای آن به تعداد مهاجران ممالک دیگر افزوده شده است.

براساس قوانین شرعی یهودی که در اسرائیل مورد اجرا است، چنانچه زنی از طریق حکم دادگاه طلاق بگیرد ولی همسرش او را طلاق شرعی ندهد، زن از لحاظ شرعی مطلقه شناخته نمی شود.

با توجه باینکه کوششهای قانونگذاران برای حذف این حکم از رویه جاری در اسرائیل، بعلت مخالفت شدید مذهبیون با شکست های مکرر روبرو گردیده، اخیراً کمیته قانونگذاری پارلمان اسرائیل قانونی را به تصویب رساند که براساس آن عین همین حق به زنان یهودی داده شده و بدین ترتیب امید میرود که از تعداد زنان طلاق گرفته ای که شوهرانشان از دادن «گت» به آنان خودداری میورزند کاسته شود.

## ماهواره اسرائیل

براساس اطلاع سازمان صنایع هوانی اسرائیل، این کشور ماهواره ای در دست ساختن دارد که در نظر دارد در ماه نوامبر آینده آنرا به جو کره زمین بفرستد. مشترکان خطوط این ماهواره مخابراتی که «عاموس - ۱» نام دارد عمدتاً کشورهای عربی



## گیتا کروبیان

وکیل رسمی دادگستری امریکا

GUITTA KARUBIAN  
ATTORNEY AT LAW

**(310) 858-6464**

\* Attorney at Law

\* Real Estate Broker

صددرصد برنده بودن در تمام دعاوی، با بیش از ۱۹ سال سابقه و تخصص در

املاک \* مهاجرت \* امور تجاری

با توجه شخصی به هر مورد

## تونل های بین مصر و غزه

بقرار گزارش یکی از صاحب منصبان امنیتی اسرائیل، پیش از تخلیه صحرای سینا، اسرائیل تعدادی تونل های زیرزمینی کشف نموده بود که قبلاً قاچاق کنندگان مواد مخدر از این تونلها برای رساندن مواد مخدر از مصر به غزه و سپس اسرائیل استفاده میکردند.

پس از اعطای خود مختاری به غزه، مقامات اسرائیلی و فلسطینی راههای گوناگونی را برای بستن این تونل ها بررسی کردند و بقرار اطلاع تعدادی از آنها تاکنون با بتون بسته شده است. گفته میشود مواد منفجره ای که در انفجار اتوبوس و چند انفجار در اسرائیل بکار رفته از طریق مصر و از راه این تونل ها به غزه رسیده.

## کنگره امریکا و اسرائیل

پس از بدست آوردن اکثریت کرسی ها کنگره امریکا توسط جمهوریخواهان، بنیامین نتیناهو رهبر حزب لیکود اخیراً به امریکا سفر کرد و با رهبران اکثریت به مذاکره پرداخت. نامبرده پس از بازگشت به اسرائیل اعلام داشت که موضع رهبران اکثریت در کنگره با نظریات حزب او نزدیک است. وی اضافه نمود: «صلح باید از موضع قدرت بدست

آید نه ضعف».

وی اضافه کرد که رهبران جدید اکثریت در کنگره با کمک مالی به حافظ اسد و یاسر عرفات مخالفند و معتقدند که در مورد این کمکها باید مطالعه بیشتری قبل از اعطای آن انجام گیرد.

## مذاکره با حماس

راو مناخ فرومن اخیراً اعلام داشت که تلال فیدر، یکی از روحانیون تراز اول گروه تروریستی حماس ضمن تماس با او اعلام داشته که مایل است اختلافات گروه خود را با یهودیان از طریق مذاکره حل نماید. تلال فیدر، رئیس سازمان جوانان مسلمان حبرون که از فعالان حماس و جهاد اسلامی میباشد و در سال ۱۹۹۲ از اسرائیل به جنوب لبنان تبعید شده به فرومن اظهار داشته است که با تروریسم چه علیه زنان و کودکان و چه علیه نیروهای نظامی اسرائیل مخالف است.

رافی ایسرائلی، یکی از متخصصان دانشگاه عبری اورشلیم در بنیادگرایی اسلامی، در واکنش نسبت باین خبر اظهار نظر نمود که گفته های فیدر دارای هیچگونه ارزش عملی نیست چون بطور شخصی و نه بنمایندگی از سوی حماس اظهار شده است.

**Dr. Esagoff**

**داروخانه هپس**

**دکتر آشر اسحق اف** دربورلی هیلز

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی  
چند قدم پائین تراز و بلشر بلوار

**HEPPS PHARMACY**  
233 S. La Cienega Blvd.  
Beverly Hills, CA 90211  
(½ Block South of Wilshire Blvd.)  
**(310) 652-0550**

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

باستانشناسان اسرائیلی موزائیکی به ابعاد ۱/۵ در ۲ متر در ناحیه برشبع کشف کرده اند که تصویر کبوتری است که شاخه زیتونی در دهان دارد. موزائیک مزبور متعلق به یک کلیسای قرون چهارم تا هفتم میلادی میباشد و بدین سبب مکان کشف را «کلیسای صلح» نامگذاری کرده اند.

چون بناست در این محل بزودی اقدام به خانه سازی شود، گروه باستانشناسان بسرعت مشغول ادامه کشفیات خود میباشند.

### عرفات و آیشوتس

یوسی بیلین معاون وزارت خارجه اسرائیل اخیراً به عرفات پیشنهاد نمود تا در پنجاهمین سالگرد رهائی اردوگاه مرگ آیشوتس، از این اردوگاه مرگ (که بگفته بیلین عرفات سعی در انکار وجود آن دارد) بازدید بعمل آورد.

بیلین که در پارلمان اسرائیل و در پاسخ به اوینگدور کاهالانی یکی از نمایندگان حزب کارگر سخن میگفت اضافه نمود: «دولت لهستان از ما نخواست است که در مورد صلاحیت عرفات برای شرکت در این مراسم اظهار نظر نمائیم، ولی اعتقاد ما اینستکه او باید از آیشوتس دیدن کند».

از مجموعه تمبرهائیکه هر ساله در اسرائیل منتشر میشود، اخیراً تمبری با تصویری از شمعدان حنوکا منتشر شد که باعث گردید مئیر بن امی، پیرمرد ۸۰ ساله ای که سازنده این شمعدان بوده بار دیگر بیدار این اثر خود نایل آید.

داستان از این قرار بود که نوه ۱۶ ساله این صنعتگر مراکشی تبار بنام ادی نومان که کلکسیونر تمبر میباشد پس از خریدن این تمبر متوجه شد که تصویر شمعدان روی تمبر شباهت نزدیکی با شمعدانی دارد که پدربزرگش در کودکی باو هدیه کرده بود.

پس از پی گیری معلوم شد که یک سرباز یهودی امریکائی که کلکسیونر آثار یهودی بوده، در زمان جنگ جهانی دوم میخواست این شمعدان را از مئیر بن امی بخرد ولی پس از آنکه بن امی متوجه میشود که سرباز مزبور یهودی است، شمعدان را باو هدیه میدهد. کلکسیون این امریکائی اخیراً به موزه اورشلیم هدیه شده که شمعدان حنوکا نیز جزو آن بوده است.

پس از آگاهی از این جریان، موزه اورشلیم از این صنعتگر و خانواده اش دعوت بعمل آورد تا بیدار موزه بروند و بن امی بعد از نیم قرن از اثر هنری خود بازدید بعمل آورد.

## خدمات بیمه و مالی اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شمادرامور بیمه و وام

16200 Ventura Blvd, Suite 201  
Encino, CA. 91436

(818) 906 - 3666  
(310) 470 - 6938  
Fax: (818) 783 - 4312

ساله است به اعدام محکوم نموده و در حال حاضر یک دادگاه تجدید نظر مشغول بررسی برای تأیید یا رد حکم اعدام نامبرده میباشد.

### سازمان عرفات: ورشکسته یا ثروتمند؟

با توجه به ادعای عرفات در مورد ورشکستگی سازمان آزادیبخش فلسطین، کنگره امریکا به سازمان حسابرسی فدرال دستور داده است تا دارائیهها و درآمد این سازمان را در سرتاسر جهان تعیین نماید.

در حالیکه مقامات دولتی اسرائیل نیز بر وضع وخیم مالی سازمان عرفات صحه میگذارند، معهدا دولتمردان امریکا براساس گزارشات منابع وابسته به خود سازمان آزادیبخش فلسطین براین عقیده اند که این ادعا صحت ندارد و از عرفات میخواهند که بابت میلیاردها دلاری که در طول سالهای متمادی از منابع مختلف کمک دریافت داشته حساب پس بدهد.

مخالفان کمک به عرفات در کنگره امریکا میگویند همانگونه که امریکا سرنخ میلیاردها دلار ثروت فردیناند مارکوس و ژنرال نوریکا را بدست آورد، میتواند معلوم کند که ثروت واقعی عرفات نیز چقدر میباشد و ادعای افلاس او تا چه حد مقرون به حقیقت است.

### چاه نفرین

باستانشناسان اخیراً در کشفیات خود در اسرائیل تعداد زیادی لوحه های نفرین از یک چاه بیرون آورده اند. این لوحه ها را سربازان رومی به چاه پرتاب میکردند و قصد آنان از این کار آسیب رساندن به دشمنانشان بوده است.

متن لوحه های مزبور که متعلق به بیش از ۵۰۰ سال قبل است بسیار جالب توجه میباشد و باستانشناسان اعلام داشته اند که بزودی متون مزبور را ترجمه کرده انتشار خواهند داد.



### خانه و خانواده تروریست

صلاح نازل نام تروریستی بود که اخیراً در اورشلیم طی یک عمل انتحاری اتوبوسی را منفجر کرد که منجر به کشتار تعداد زیادی از اتباع اسرائیل گردید. دولت اسرائیل در یکی از اقدامات انتقامی اولیه خود، خانه این تروریست را که عضو گروه آدمکشان حماس است ویران کرد. درعکس بالا خانه تروریست مزبور پس از ویرانی دیده میشود که خواهر و برادر او بر ویرانه های آن ایستاده و عکس هائی از رهبران حماس را به خبرنگاران نشان میدهند.

دادگاه نظامی اسرائیل «بَدآرنا»، رئیس تیم تروریستی مشول انفجار اتوبوس مزبور را که ۲۴

## ارکستر سمفونیک اسرائیل

وزارت فرهنگ هند برگزار گردید، ویولن اول ارکستر سمفونیک اسرائیل، ایسحق پرلمن، اولین شمع حنوکا را روشن کرد و اعضای ارکستر سرودهای ویژه حنوکا را خواندند.

### توریست های اسرائیلی در اردن

چندی پیش گروهی از توریست های جوان اسرائیلی که از اردن دیدن میکردند در هتل اورشلیم عمان بطور غیر منتظره به یکی از سالنهای هتل که مجلس عروسی در آن برپا شده بود ریختند و با سایر مهمانان به رقص و پایکوبی پرداختند.

هر چند گروهی از مهمانان در آغاز نسبت باین عمل غیر مترقبه اعتراض کردند، ولی هیجان مهمانان از دیدن رقص های دسته جمعی این گروه و استقبال نوازندگان و فریاد «زنده باد صلح» شرکت کنندگان باعث گرمی این عروسی شد.

در حال حاضر گروههای زیادی از اسرائیلیان بعنوان توریست از اردن دیدن میکنند و این در شرایطی است که گروههای تندرو فلسطینی بویژه «حماس» شدیداً تهدید به حمله به کاروانهای توریستی یهودی نموده و دولت اردن گروههای ویژه ای را برای حفظ امنیت توریستهای اسرائیلی مامور نموده است.

ارکستر سمفونیک اسرائیل در دیدار اخیر خود از سه کشور آسیائی، اولین کنسرت خود را به رهبری زوبین مهتا (که یکی از بزرگترین رهبران ارکستر زنده دنیا و زرتشتی ایرانی تبار است) در ژاپن اجراء نمود که با استقبال کم نظیری روبرو شد و بلیط های این کنسرت که در چندین نقطه ژاپن اجرا شد تماماً بفروش رفت.

در مورد اجرای این ارکستر در توکیو، مفسر موسیقی صاحب نام ژاپنی آسانی یشمبون نقطه عطف کار ارکستر سمفونیک اسرائیل را سمفونی شماره ۵ ماهرلر اعلام داشت. ارکستر مزبور بعد از ژاپن و هند اکنون به چین رفته و در پکن و شانگهای به اجرای برنامه خواهد پرداخت.

دومین کنسرت ارکستر سمفونیک اسرائیل در هندوستان، سرزمین مادری زوبین مهتا، در استادیوم ایندیراگانندی در حضور بیش از ۱۵۰۰۰ نفر تماشاچی برگزار گردید.

هیجان تماشاچیان هندی بقدری بود که علاوه بر برنامه تعیین شده در اثر استقبال زیاد شرکت کنندگان در کنسرت، سه آهنگ اضافی نواخته شد. در مراسمی که بعد از اجرای کنسرت در

## All Pro-Video Photo

## فتو.بیا

با کادری ورزیده و وسایل مدرن خود نا عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از مجالس و جشن های خانوادگی شما، خاطرات شما را جاودانه خواهند ساخت

- عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از جشن ها و کنسرت ها (بایک، دو یا سه دوربین)
- تهیه عکس های خانوادگی و کودکان
- تبدیل فیلم های ۸ میلیمتری (8 mm) اسلاید و عکس به ویدئو و تمام سیستم های دیگر جهان.

1516 Westwood Blvd.

(310) 475-2144

آلبرت طیبیان

## شنبه ها و اورشلیم

اخیراً در یک بعدازظهر جمعه گروهی از فعالان احزاب کارگر مرتز در مرکز اورشلیم علیه مذهب یون تندرو که جلوی حرکت اتومبیلها را در روزهای شنبه میگیرند دست به تظاهراتی زدند. همزمان، گروهی از یهودیان مذهبی تندرو به مقابله با این گروه برخاسته به آنان سنگ پرتاب نمودند و ماجرا به مداخله پلیس کشید و تندروها افراد پلیس را نیز سنگ باران کردند که منجر به زخمی شدن یک پلیس گردید. در این برخوردها ۲۷ نفر از تظاهر کنندگان غیر مذهبی دستگیر و سپس آزاد شدند.



## عرفات و ناهمواریهای موضع او

در اواسط ماه نوامبر گذشته، فارغ التحصیلان آموزشگاه پلیس فلسطین به تظاهراتی دسته جمعی دست زدند و طی آن شعارهایی علیه دولت اسرائیل داده از خلق فلسطین خواستند تا بپا خاسته مبارزه مسلحانه ایرا علیه اشغالگران اسرائیلی آغاز کنند و اورشلیم و سپس حیفا و دیگر شهرهای فلسطین (!) را آزاد نمایند.

جبرئیل رجوب رئیس آموزشگاه پلیس فلسطین در اولین واکنش خود در مقابل شکایت دولت اسرائیل در مورد این تظاهرات اعلام داشت که: «این یک دروغ بزرگ است و اتهامات مزبور

قویاً تکذیب میشود.» حال آنکه رجوب بخوبی میدانست که کلیه این ماجرا بر روی ویدیو ضبط شده است. روز بعد پس از آنکه خبرنگاران یک نسخه از ویدیوی مزبور را در اختیار رجوب گذاشتند معاون او به میان خبرنگاران آمد و پذیرفت که شعارهای مزبور داده شده و توضیح داد که اینها تنها یک مشت شعار قدیمی است که چون نهضت آزادیبخش فلسطین هنوز فرصت نکرده شعارهای صلح آمیز جانشین آن نماید، بناچار مبارزان این نهضت فعلاً از همان شعارها استفاده میکنند!

رجوب حتی از پذیرفتن این واقعیت که بعضی از این فارغ التحصیلان آدمکشان تحت تعقیب میباشند طفره رفت و گفت: «بعضی از اینان، مثل خود من، بدلیل فعالیتهای سیاسی به زندان افتاده اند، اما دست آنها به خون هیچکس آلوده نیست.» خبرنگاری از رجوب پرسید: «آیا این درست نیست که جواد شاهاوان بخاطر محکومیت به کشتن ۵ فلسطینی در اسرائیل زندانی بوده است؟» و جوابی نشنید.

احمد تیبی، یکی از مشاوران عرفات که در این خصوص موضع صادقانه تری دارد اعلام داشت که: «مسئله اسرائیل اینستکه موضع و موقعیت این محکومان به قتل را در میان توده مردم فلسطین درک نمی کند. اینها قهرمانان خلق ما هستند و هیچ نیروئی در جهان نمیتواند سازمان آزادیبخش فلسطین را وادار به تصفیه آنان بنماید.»

بدتر آنکه دارودسته رجوب به آرامی دارند سلطه خود را بر یهودیه و سامره گسترش میدهند. ناصر ناجی ابوحمید، یکی از رهبران گروه کشتار الفتح که به جرم کشتن ۹ نفر عرب (خود او با افتخار میگوید ۱۳ نفر عرب را کشته) به ۱۱ فقره زندان ابد محکوم شده بود، اخیراً از سوی دولت اسرائیل آزاد شد مشروط بر اینکه از جرئکو خارج نشود. بلافاصله چند روز پس از آزادی، ابوحمید در خارج از جرئکو توسط سربازان اسرائیلی بازداشت شد. ایادی رجوب در کلیه شهرهای یهودیه و سامره پراکنده شد و پیام نفرت میگسترانند.



## دستمزد در کیبوتص ها

تست نشده اند به ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ نفر تخمین زده میشود.

## دیدار رئیس جمهور اتریش از اسرائیل

ماه گذشته رئیس جمهور اتریش، توماس کلستیل رسماً از اسرائیل دیداری بعمل آورد و طی یک سخنرانی که خطاب به مجلس اسرائیل ایراد نمود پذیرفت که تعدادی از بیرحم ترین صدرنشینان حکومت هیتلری، اتریشی بوده اند. معهداً نامرده از عذرخواهی مستقیم بخاطر جنایات هم میهنانش خودداری کرد.

از جمع نمایندگان مجلس و وزراء، تنها ۴۰ نفر در این مراسم شرکت نمودند که از آن جمله داویشلاتسکی نماینده عضو حزب لیکود بود که خود یکی از بازماندگان هالوکاست است. وی از دست زدن پس از نطق رئیس جمهور خودداری کرد و مجلس را قبل از اتمام مراسم ترک نمود. وی از طفره رفتن کلستیل در عذرخواهی از یهودیان جهان اظهار نارضایتی نمود. کلستیل در سخنان خود گفته بود: «با هیچ کلامی نمیتوان از شدت جنایات هالوکاست عذرخواهی کرد، بنابراین من سرخود را بعلاامت احترام عمیق در مقابل آسیب دیدگان این جنایت تاریخی فرود میآورم».

از دو سال قبل که کیبوتص ران زیوان در جولان تصمیم گرفت به نسبت کار انجام شده به اعضای خود حقوق پرداخت نماید، ۲۲ کیبوتص دیگر از این روش پیروی کرده و تعداد زیاد کیبوتص های دیگر اعمال این رویه را مورد بررسی قرار داده اند. رهبران کیبوتص ها در اسرائیل این رویه را شدیداً مورد انتقاد قرار داده اعلام داشته اند که پرداخت دستمزد با نفس کار کیبوتص تعارض دارد.

## کاهش مبتلایان به ایدز

وزیر بهداشتی اسرائیل اعلام داشت که در طول سال ۱۹۹۴ تعداد مبتلایان به ویروس اچ. آی. وی در اسرائیل نسبت به رقم مشابه سال قبل کاهش قابل ملاحظه ای داشته است - باین ترتیب که تعداد مبتلایان در سال ۱۹۹۳ بالغ بر ۱۷۴ نفر بوده حال آنکه در سال ۱۹۹۵ این تعداد به ۱۳۵ نفر رسیده. براساس آمار منتشره، در اسرائیل جمعاً ۳۰۷ نفر به ایدز مبتلا شده اند که از این تعداد ۲۷۷ نفر مرد و ۳۰ نفر زن بوده اند و تاکنون ۲۲۴ نفر آنان مرده اند. تعداد افراد شناخته شده آلوده به ویروس اچ. آی. وی ۱۲۲۶ نفر است و جمعاً با گروهی که

## دکتر لیدیا حکیمزاده

### دندانپزشک

16550 Ventura Blvd., Suite 320  
Encino, CA 91436

(818) 784-2414

قبول بیمه های دندانپزشکی

درمان بیماریها و لثه و جراحی لثه

درمان بیماریهای ریشه دندان (روت کانال)

ساخت روکشهای چینی و پروتزهای ثابت و متحرک

ترمیم دندانهای شکسته و دندانپزشکی زیبایی (باندینگ)

دندانپزشکی کودکان و پیشگیری از بوسیدگی دندانها

## مخالفت با قانون جدید

## بازمانده های آیشویتس

بنیاد یدوشم با دولت لهستان به توافق رسیده تا لوازم شخصی بازمانده از قربانیان آیشویتز از این اردوگاه مرگ به اورشلیم منتقل گردد تا از آنها حفاظت بعمل آمده و نیز به تماشای همگان گذاشته شود.

براساس قراردادی که اخیراً در اورشلیم میان روسای یدوشم و موزه آیشویتز امضاء شد، این لوازم شخصی که شامل کفش، چمدان (که روی بعضی از آنها نام صاحبانشان هنوز دیده میشود)، لباس، ساعت و اقلام دیگر است، قرار است قبل از مراسم پنجاهمین سالروز رهائی آیشویتز به اورشلیم برسد تا همراه با مراسم این سالگرد به نمایش گذاشته شود. بهمین دلیل نیز از مردم خواسته شده تا چنانچه اشیائی از این قبیل در اختیار دارند، به موزه مزبور هدیه کنند.

## سوریه و اسرائیل

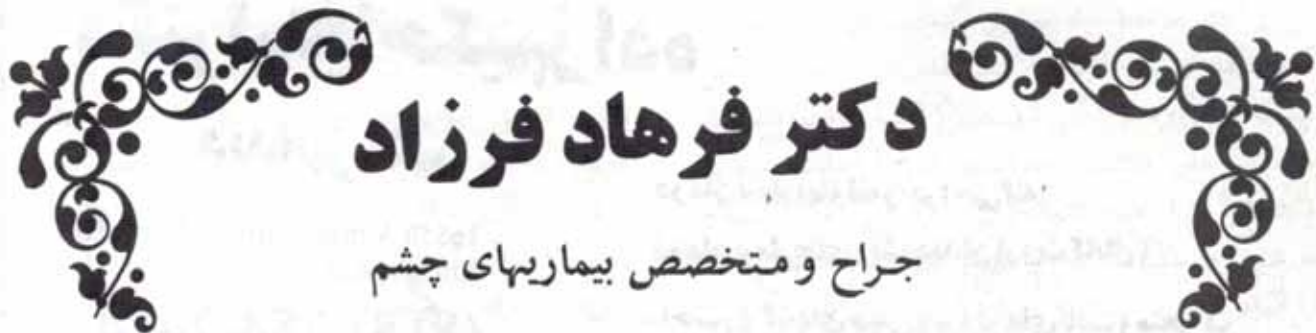
از اوائل سال ۱۹۹۲ تاکنون تغییرات چشمگیری در موضع دولت اسرائیل نسبت به پس

پارلمان اسرائیل اخیراً قانونی را به تصویب رساند که براساس آن هر شخص بیماری این حق را خواهد داشت تا از دکتر خود بخواهد که از معالجه او خودداری کند..

تعبیر این قانون این است که بیمارانی که به کمک وسائل پیشرفته پزشکی زنده نگهداشته میشوند میتوانند از ادامه معالجه خود جلوگیری بعمل آورده و در عمل به زندگی خود خاتمه بدهند.

چهار تن از رهبران مذهبی اسرائیل در اطلاعیه مشترکی که صادر کرده اند اعلام داشته اند که براساس دستورات تورات، بیماران باید مداوا شوند و از کلیه امکانات پزشکی در این خصوص باید استفاده شود، حتی اگر نظر پزشک این باشد که مریض او مبتلا به بیماری لاعلاجی است. جلو انداختن مرگ یک بیمار در اثر نرساندن غذا و دارو به او خلاف شرع است و بدتر آنکه با انجام چنین عملی، مرگ کسی را تسریع نمایند.

روزنامه «هامودیا» که ارگان گروهی از یهودیان تندرو مذهبی میباشد نوشت: «اسرائیل با تصویب این قانون همردیف کشوری چون هلند شده که در آنجا کشتن بیمار از روی ترحم مجاز میباشد». این نشریه اضافه کرده که قانون مزبور با دستورات «هلاخا» تضاد دارد.



## دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم

Tel: (310) 247 - 8282  
9033 Wilshire Blvd., Suite 403  
Beverly Hills, CA 90211

عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا  
جراحی با لیزر  
کنتاکت لنز

## زمان، زمان تجربه و تخصص هاست



### تجربه و تخصص ما

### فقط و فقط در امور تصادفات است

اگر حق قانونی خود را طلب میکنید حتما به متخصص حرفه ای آن رشته مراجعه کنید

فرامرز لوانی مشاور حرفه ای و متخصص در امور تصادفات

با همکاری L.A. Ross وکیل پیشین شرکتهای بیمه

(818)705-1555 (310)247-1555 (714)774-1555

به هنگام تصادف حتما شماره اترمبیل طرف مقابل را یادداشت کنید

باعث خشم بیش از حد حافظ اسد میگردد.  
نوامبر ۱۹۹۳: رابین اعلام میکند که چنانچه سوریه به یک قرارداد صلح تمام عیار تن در دهد، بطور کامل اسرائیل از ارتفاعات جولان خارج خواهد شد.  
۵ دسامبر ۱۹۹۳: روزنامه بعث، ارگان حکومت سوریه، در سرمقاله خود می نویسد: «آنچه ما سوریه ای ها میخواهیم، تخلیه فوری و بدون قید و شرط ارتفاعات جولان توسط اسرائیل است پیش از اینکه حاضر باشیم درباره صلح حتی گفتگو کنیم. هر کس غیر از این تصوری دارد، در اشتباه محض است».

می ۱۹۹۴: اسرائیل به پیشنهاد امریکا برای تخلیه تدریجی کلیه ارتفاعات جولان بمدت ۲۷ ماه تن در میدهد. تخلیه از کوه هرمون آغاز میشود. در مقابل واشنگتن به اسرائیل اطمینان میدهد که در مذاکراتی که با لبنان در جریان است، اقدامات لازم درباره حزب اله انجام خواهد گرفت.

دادن ارتفاعات جولان به سوریه رخ داده که خلاصه آن، بترتیب وقوع بشرح زیر میباشد:

۲۹ ژانویه ۱۹۹۲: وزیر خارجه مصر، عمر موسی اعلام میدارد که سوریه حاضر است قرارداد صلح با اسرائیل امضاء نموده و در مقابل برقرار نمودن روابط سیاسی خواستار تخلیه کامل ارتفاعات جولان میباشد که این پیشنهاد مبتنی بر نظر دولت امریکا میباشد.

۲۳ آوریل ۱۹۹۲: اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل در مصاحبه ای با جرورالم پست اعلام میدارد که: «به اعتقاد من، حتی در ازای امضای قرارداد صلح و برقراری روابط سیاسی با سوریه، اسرائیل نباید ارتفاعات جولان را تخلیه کند، ولی در عین حال تا میزان محدودی میتوان در مورد ادعاهای ارضی سوریه با این کشور به توافق رسید».

۱۱ سپتامبر ۱۹۹۲: یوسی بیلین معاون وزارت خارجه اسرائیل برای مذاکره با مقامات مصری باین کشور میروود و پس از آن با نمایندگان سوریه دیدار بعمل میآورد.

۱۶ سپتامبر ۱۹۹۲: سوریه و اسرائیل توافق میکنند که در مورد اصول تخلیه اراضی مورد اختلاف وارد مذاکره شوند.

نوامبر ۱۹۹۲: اسرائیل طرحی را تسلیم سوریه میکند که در آن شرایط خود را برای تخلیه گولان تعیین نموده است.

فوریه ۱۹۹۳: هنگام دیدار وارن کریستوفر، وزیر خارجه امریکا از اسرائیل، اسحق رابین نقشه تخلیه مشروط جولان را به کریستوفر میدهد.

۷ می ۱۹۹۳: سفیر اسرائیل در واشنگتن، ایتامار رابینویچ در سخنانی که خطاب به کمیته یهودیان امریکائی ایراد میکند میگوید: «تصور میکنم که ما و سوریه ای ها هر دو بپذیریم که معامله ای در جریان است. ما بطور تخمین میدانیم که حدود چنین توافقی چگونه است، تنها در مورد شرایط قرارداد است که با هم مشغول چانه زدن هستیم».

اوت ۱۹۹۳: رابین که از رسیدن به توافق سریع با سوریه ای ها ناامید شده، قرارداد خودگردانی فلسطینی ها را با عرفات امضاء میکند که این امر



## میوه های صلح

## خاصیت کلم

تووی گیش، یک نرس قابله در بیمارستان ربمام حیفا، پس از آنکه از شیوهٔ معالجه ناراحتی های پستان نزد زنان تازه زا در میان بعضی از زنان کشور امریکا آگاهی یافت، از بیمارستان مزبور خواست تا این شیوه معالجه را از مورد مطالعه قرار دهند.

براساس این شیوهٔ معالجه، مادران تازه زا، چنانچه برگ کلم سبز بمدت یکساعت در روز در سینه بند خود بگذارند، دچار انقباض رگها و مجاری سینه نخواهند شد و در صورتیکه این عمل را بطور مداوم انجام دهند، دچار ترشح مداوم و غیر ارادی شیر نخواهند شد.

براساس تحقیق تجربی که برروی ۳۰ زن شیرده بعمل آمد، ۱۵ نفر از آنان با داروهای معمولی تحت درمان قرار گرفتند و ۱۵ نفر بقیه با شیوه استفاده از کلم. در این پژوهش، چند بیمارستان دیگر نیز شرکت نمودند و نتیجهٔ حاصله این بود که معالجه برگ کلم نتیجهٔ قطعی دارد - علت آنهم

با عادی شدن روابط میان اسرائیل و اردن و انعقاد قرارداد صلح، معاملات بازرگانی میان دو کشور در سطح وسیعی آغاز شده است. شگفت انگیز اینکه با وجود وفور محصولات کشاورزی در اسرائیل و اینکه اسرائیل خود از صادر کنندگان میوه و سبزیجات میباشد، اخیراً اولین محموله گوجه فرنگی از اردن به اسرائیل رسید.

در عکس بالا ماموران ادارهٔ بهداشت اورشلیم این گوجه فرنگی های وارداتی از اردن را برای حصول اطمینان از سالم بودن آنها بازرسی میکنند. قیمت گوجه فرنگی محصول اسرائیل هر کیلو ۱/۶۷ دلار میباشد حال آنکه گوجه فرنگی های اردنی به نصف قیمت به خریداران عرضه میشود.

مقامات اسرائیلی اعلام داشته اند که چنانچه محصولات کشاورزی غزه نیز بدرستی پرورش داده شده و تست های بهداشتی وزارت بهداشت اسرائیل را بگذرانند، به این محصولات نیز اجازه ورود به اسرائیل داده خواهد شد.

## دهمین سالگرد عملیات «موسی»

دهسال قبل، طی یک سلسله فعالیتهای چشمگیر توسط آژانس یهود، بیش از ۸۰۰۰۰ نفر یهودی حبشی ظرف مدتی کمتر از ۴۵ روز از طریق سودان به اسرائیل کوچ داده شدند. این عملیات در ۲۱ نوامبر ۱۹۹۴ آغاز گردید.

طی مراسمی که از این بابت در تل آویو برگزار گردیده بود، کونیت سینیورس، سفیر کبیر حبشه در اسرائیل اعلام داشت: «مهاجرت یهودیان حبشی به اسرائیل، حبشه را فقیرتر و اسرائیل را غنی تر نموده است».

## افزایش سرقت اتومبیل

وزیر پلیس اسرائیل موشه شاهال اعلام نمود که تعداد اتومبیل هائی که در سال ۱۹۹۴ به سرقت رفته بالغ بر ۲۶۰۰۰ دستگاه میباشد، حال آنکه رقم مشابه در سال ۱۹۸۶ تنها ۱۲۰۰۰ اتومبیل بود. باین ترتیب در هر ۲۵ دقیقه یک اتومبیل در اسرائیل به سرقت میرود.

موشه شاهال افزود که این رقم، با توجه باینکه بیش از نیمی از اتومبیلهای مسروقه کشف و سارقین آنان مجازات میگردند، و با در نظر گرفتن تعداد روز افزون وسائل نقلیه شخصی در اسرائیل، رقم زیادی نیست.

اینستکه کلم سبز (نه کلم قرمز) حاوی سولفات میباشد که از طریق پوست جذب شده باعث تنگی مجاری شیر شده از ترشح بیهوده آن جلوگیری مینماید. رویه مزبور در مورد زنانی که به سولفات یا کلم حساسیت دارند توصیه نشده. است در مورد زنانی که شیر زیاد باعث درد شدید سینه هایشان میشود، داروهای شیمیائی نه تنها در بعضی موارد موثر نیست بلکه آثار جانبی نامطلوبی دارد و در چنین مواردی برگ کلم بهترین و سالمترین شیوه معالجه است.

## مهاجرت یهودیان عراق

طی سه سال گذشته نزدیک به ۸۰ نفر از یهودیان عراق از این کشور خارج شده اند و در حال حاضر نزدیک به همین تعداد یهودی در شهرهای بغداد و بصره سکونت دارند. این خیر را مردخای بن پورات رئیس «مرکز میراث های بابلی» در اسرائیل اعلام داشت.

انتشار این خبر بلافاصله مورد انتقاد شدید یاهل لکت قائم مقام رئیس آژانس یهود قرار گرفت. نامبرده اظهار داشت که انتشار اینگونه خبرها که می بایست محرمانه بماند میتواند باعث گردد که خروج باقیمانده یهودیان از عراق با مشکل فراوان روبرو گردد.

## دکتر بهروز بروخیم دکتر بنجامین (بهنام) بروخیم

جراحی استخوان و مفاصل - ارتروسکوپی

Orthopedic Surgery

436 N. Bedford Dr. #303  
Beverly Hills, CA 90210  
(310) 859 9196

10767 Riverside Dr.  
North Hollywood, CA 91602  
(818) 980-8881

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

**الیاس عزیز لاوی CPA**

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات برارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

**ELIAS AZIZ-LAVI**

**CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT**

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301  
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981

## فرهنگی خاموش در میان جدال دو فرهنگ ایرانی و امریکانی

این روزها، جامعه ما چه از نظر فردی و چه از دیدگاه خانوادگی با مشکلات اجتماعی بسیاری روبروست. برای حل این مشکلات پیوسته سمینارها، کلاسها، سخنرانیها و دروه های فراوان ترتیب داده میشود. من گاهگاه بهمراه دوستان یا افراد خانواده در این جلسات «حل مشکلات» شرکت می کنم. چندی پیش در سمیناری که عنوان آن «جوانان و روابطشان با والدین» بود شرکت جستم. مثل اغلب اوقات حاضران، یهودی بودند. خیلی از پدر و مادرها انتظار داشتند که با طرح یکی دو سؤال جواب مشکل پیچیده ای را که در خانه با فرزندان نوجوان یا جوانشان داشته بیابند.

مبادله عقاید و برقراری ارتباط فکری با کسانی که در رشته ای اجتماعی تحصیل و تخصص دارند کاریست نیکو و بجا، اما نمیدانم چرا در بسیاری از اینگونه جلسه ها ناگهان سؤالی ظریف ذهن مرا سخت بخود مشغول میدارد که طرح آن با برگزارکنندگان سمینارها و سخنرانی ها دشوار می نماید. آن سؤال این است: آیا یهودیان در طول عمر دراز گالوت از طریق تعلیمات وراثت‌سازان و جامعه شناسان و سخنرانان اجتماعی و برگزارکنندگان سمینارها و معلمان اخلاق بوده که توانستند روابط فردی و خانوادگی خویش را محکم و استوار و انسانی نگه دارند؟ چرا در این دوره طولانی افراد خانواده های یهودی آنهمه بهم نزدیک بودند و روابطی عمیق و شیرین با هم داشتند؟

این درست که امروزه ما با عوامل بیشتر غول آسایی روبروئیم که در نسلهای پیشین اثری از

نوشته ای را که در این صفحه می خوانید نه ترجمه ای کامل بلکه برداشتی است آزاد از مقاله ای بقلم رزیتا ابرامی در بخش انگلیس نشریه پیمان شماره اول سال هفتم زیر عنوان:

A True Solution To Our Social Problems

باشد که این مقاله خود مقدمه ای شود بر یک رشته نوشتارها که شوفار مدتهاست درصدد است در زمینه «فرهنگ ایرانی، فرهنگ امریکائی و فرهنگ یهودی» انتشار دهد.





ماست که می تواند رهنمون یک یک ما باشد. باید این تعالیم را شناخت و از آنها پیروی کرد چنانکه نسلهای پیشین ما کردند و از همین راه موفق به حفظ یهودیت شدند. احترام به پدر و مادر یک طرف سکه است و احترام به فرزندان طرف دیگر آن. اگر بین پدر و مادران و فرزندان آنها عشق و احترام متقابل باشد بسیاری از مشکلات میان آنها برطرف شدنی است و این چیزست که یهودیت خواهان آنست. فقدان عشق و علاقه گرم و واقعی بزرگترین علت آنستکه جوانان یهودی بسمت مردم غیر یهودی کشیده شوند و بسوی ازدواجهای نافرجام بروند.

فراموش نکنیم که در یهودیت فرزند یا پدر و مادر خشن، خودخواه، مستبد و گردنکش وجود خارجی ندارد و رابطه ها همه باید انسانی باشد و بر همین پایه است که خانواده های ما در طول نسلها، با وجود فشارهای سنگین باورنکردنی پایدار ماندند.

بیانیم از طریق حفظ ایمان قوی مذهبی در خانه ها، روابط افراد خانواده را با هم و نیز خانواده ها را با یکدیگر گرم و قوی و استوار نگه داریم.

آنها نبود؛ عواملی که ریشه بسیاری از آنها را در آزادی بی بند و بار می توان جست. این عوامل که تلویزیون و دوستان ناهمگون و نفوذ جوامع غیر یهودی از جمله آنهاست در زندگی روزانه ما هر یک می تواند نقشی بزرگ ایفا کند، ولی آیا در تمامی دوران گالوت هیچ قدرت وحشتناکی که موجب تزلزل فرد یهودی بشود وجود نداشت؟ چرا که نه. مگر این فشارها یا این عوامل به آن حد شدید نبودند که حتی یهودی را و امیداشتند تا با زور و فشار و تهدید بمرگ دست از دین و آئین خود بردارد؟ بگذارید عادلانه بیاندیشیم. آیا شما در میان همه عوامل سخت و خشن امروزی می توانید عاملی را پیدا کنید که بوسیله آن یهودی را با جبر و فشار وادارند تا به دین خود پشت کند؟ آیا هیچیک از ما با این وضع دردناک روبرو شده ایم؟ پس چرا روابط خانوادگی در آن شرایط چنان باشکوه بود و در زمان ما چنین سست و لرزان است؟ چرا همسران یهودی، صرفنظر از سن و سالشان به سادگی از هم جدا میشوند و پیوند ازدواج را با ضربه طلاق از هم پاره می کنند. چرا پدر و مادرها اینهمه از رفتار فرزندانشان شکوه دارند و چرا فرزندها به احترام ظاهری به پدر و مادرها بس می کنند و در عمل راه خود را از راه آنان جدا میدانند؟

پاسخ به اینگونه پرسشها دشوار می نماید. اما به اعتقاد من پاسخ سهل و آسان و روشن است. هر زمان که ایمان به یهودیت استوار باشد روابط خانوادگی نیز استوار است. اگر ما تعلیمات مذهبی خود را بدرستی بشناسیم و از آنها پیروی کنیم دیگر نیازی نداریم که اینهمه به آموزشهای این و آن گوش فرا دهیم. آشکار است که منظور از استوار نگه داشتن یهودیت در خانه این نیست که تنها به شاخه ها چشم بدوزیم و ریشه ها را از یاد ببریم. و افسوس که این چیزست که عموماً گرفتار آئیم.

سنت های والا و مهم را چون شب شب که محیط خانوادگی را گرم و صمیمی نگه میدارد باید دقیقاً حفظ کنیم اما حفظ سنی به تنهایی چاره درد و پایان کار نمیتواند باشد. این تعالیم مذهب



# کیتترینگ کاشر بهادر



اعتبار کیتترینگ های لوس آنجلس  
اورنج کانتی - سان دیاگو

محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید.  
بهادر کیتترینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر  
همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرائی کند



سیستم گلات کاشر کیتترینگ بهادر  
زیر نظر مستقیم ربای  
Rabbi Yehuda Bukspan  
میباشد



تلفن: ۷۱۳۵-۶۰۹-۸۱۸

18750 Oxnard St., # 415 • Tarzana, CA 91356

## هرغ زرین پر

« ۲ »



پروانه و خانواده اش در زمستان سرد انقلاب تصمیم گرفتند از ایران کوچ کرده به لوس آنجلس بیایند، و این در شرایطی بود که فشارهای بیش از حد فرهاد و خانواده اش و نیز خانواده خود پروانه برای ازدواج آنها به اوج رسیده و پروانه را به ورطه ای آزار دهنده از احساسات دوگانه پرتاب کرده بود. نمیتوانست نزد خود توجیه کند که چگونه فرهاد، باین آسانی توان آنرا دارد تا پرده مشترک میان یک رابطه دوستانه را بدرد و به حریم عشقی این چنین هیجان زده پا گذاشته، چشم در چشم او بدوزد و بگوید: «دوست دارم» و توقع عشقی همانند و متقابل از پروانه داشته باشد. از سوی دیگر، با شناختی که از فرهاد داشت و آنقدر که او را عزیز میداشت، کوچکترین تردیدی در صداقت او در گفته هایش نداشت.

در زمستان سرد انقلاب، فرهاد و خانواده اش به انگلستان کوچ کردند.

این جدائی اجباری، هر چند برای دو خانواده نامطبوع بود، ولی برای پروانه هوای تازه ای بود برای نفس کشیدن و دور بودن از فشاری که مثل خوره بجانش افتاده بود.

پدر فرهاد در کمپانی انگلیسی که از قبل نمایندگی آنرا داشت بکار مشغول شد و فرهاد بدانشگاه رفت و دنباله تحصیلات خود را در رشته مهندسی ادامه داد. پدر پروانه که کارمند شرکت نفت بود و سابقه کار و کاسبی نداشت، بالاجبار در داون تاون لوس آنجلس مغازه ای لباس فروشی دایر کرد و با کمک هوشنگ، برادر بزرگتر پروانه بکار مشغول شد. پروانه نیز به دانشگاه رفت و این بار رشته روانشناسی را برگزید.

تماس میان دو خانواده همچنان برقرار بود بخصوص فرهاد که یا مرتباً تلفن میزد و ساعتها با پروانه گفتگو میکرد و یا نامه می نوشت و از کودکیشان میگفت و از عشقش؛ و پروانه پاسخ های همیشگی خود را تکرار میکرد. فاصله ای که پروانه امیدوار بود باعث فروکش کردن این احساس سرکش در فرهاد گردد، در حقیقت موجب فروزان شدن هر

چه بیشتر این شعله شده بود. پدر فرهاد در نامه ای خصوصی به پروانه نوشت:

«بعنوان یک دوست هم شده باید به داد فرهاد برسی. تو اینجا نیستی که ببینی چه عذابی میکشد. وضع تحصیلی اش بی نهایت ناجور شده - سرزنشش نمیشود کرد، طفلکی با این حال چطور میتواند روی درس خواندن تمرکز بدهد. میدانی که تا چه حد هر دوی شما برای من عزیز هستید و من میدانم که این بلا تکلیفی و برزخی که هر دوی شما در آن گرفتار آمده اید تا چه حد شما را آزار میدهد. من نمیخواهم - همانطور که دیده اید که هرگز نخواستہ ام - برای هیچکدام از شما تعیین تکلیف کنم، اما این مسئله باید یک جا خاتمه پیدا کند...»

اشکال کار، از دید پروانه، خاتمه دادن به رابطه دوستانه ای بود که حاصل سرمایه گذاری عاطفی تمام عمر میان او و فرهاد بود و برای او ارزشی بالا داشت. اگر به ازدواج با فرهاد تن در میداد، باید بنای این دوستی فرو میریخت و جایش را به عشقی غریبه میداد و اگر با او ازدواج نمیکرد، باز هم فاتحه دوستی شان را باید میخواند. این را به فرهاد نوشت و ادامه داد:

«... اما عشق دوستانه بدانسان ریشه ای و عمیق است که به تصور من هرگز از بین نخواهد رفت، بنابراین گمان من این است که این، به گفته خودت: درخت استوار، با شاخه های افراشته ابدی خواهد ماند، ولو اینکه من و تو با هم ازدواج نکنیم و یا سالیان دراز هم با هم در تماس نباشیم.

گفته ام و میگویم، آنقدر دوست دارم که نمیتوانم با تو همبستر شوم - بهمین سادگی. پس بهتر آنکه یکدیگر را بحال خود بگذاریم و این دوری را بفال نیک بگیریم...»

و فرهاد در پاسخ نوشت: «به خواسته تو گردن می نهم، اما برای من فقط یک عشق وجود دارد، همین.»

\* \* \*

پنج سال گذشت، پنج سالی که طی آن

تماس میان فرهاد و پروانه کم کم به هیچ رسید و دو خانواده نیز گاهگداری بهم تلفن میزدند. هوشنگ، برادر پروانه، ازدواج کرد و از خانه پدر رفت و پدر پروانه نزدیک به یکسال قبل، یکروز که در مغازه مشغول جابجا کردن جعبه های لباس بود، قلبش گرفت، به زمین افتاد و همانجا مرد.

ضربه مرگ پدر که ۵۹ سال بیشتر نداشت برای پروانه و خانواده اش بسیار سنگین بود و روزهای سخت سوگواری بود که پروانه جای فرهاد را در کنار خود بیش از حد خالی میدید. باید اینجا بود و دلداریش میداد - همانطور که وقتی بچه بودند، و بازی میکردند، هر بار که پروانه به زمین میخورد، فرهاد کمکش میکرد، زخم های آرنج یا سرزناوانش را تمیز میکرد و برایش مرکورکرم میزد. باید در کنارش بود و بر زخم دلش مرهمی میگذاشت... نامه ای از فرهاد رسید، پس از پنج سال. چه تلخ که باید پدر میمرد تا فرهاد باو سلامی بگوید - اما این را خود پروانه خواسته بود. به آنها تسلیت گفته بود، به خودش نیز - چرا که: «... پدر همه ما بود و با رفتنش گوئی منم یتیم شده ام...» و در آخر نامه، خطاب به پروانه، گفته بود: «... میدانم که با توان باور نکردنی ات، این فاجعه را نیز پشت سر خواهی گذاشت. یادت هست، گفته بودم که تو آن بلوط سترک را میمانی با شاخه هائی توانمند که...»

پروانه در دل گفت: «تو کی مرا آنچنان که براستی هستم خواهی دید، راستی را - عشق چه کور است،» و اندیشید: «چگونه است که انسانها، هر چه هم نزدیک، هرگز یکدیگر را نمی شناسند و تنها با برداشتهای خود از دیگران، آنانرا قضاوت می کنند؟» فرهاد ازدواج نکرده بود. مادرش به مادر پروانه گفته بود «هر وقت از او می پرسم کی میخواهی ازدواج کنی یک چیزهائی راجع به مرغ زرین پر و درخت بلوط و از این پرت و پلاها میگوید و دست به سرمان میکند». گوئی تصمیم فرهاد قطعی بود: یا پروانه یا هیچ!

پس از درگذشت پدر، پروانه و مادرش در



خود پرید و به فریاد خطاب به فردریک گفت: «پدربزرگ من از قربانیان هالوکاست بود و مادر بزرگم از نجات یافتگانی است که بر بازوی خود نمره اردوگاههای مرگ را دارد - آیا این کافی نیست؟ آیا فرزندان میلیون ها نفر ...» مایکل حرف خود را ناتمام رها کرد و در حالیکه سرش را به علامت تاسف به طرفین تکان میداد، نشست.

سکوتی غیر منتظره کلاس را در خود گرفت. استاد رو به مایکل کرده گفت: «چرا حرفت را نیمه تمام گذاشتی؟» مایکل سر بلند کرد و به استادش چشم دوخت، سپس از جای خود بلند شد و نیم رخ بسوی فردریک چرخید. از این زاویه، پروانه چهره او را بخوبی میدید: گندمگون با موهای فررفری و عینکی پنی به چشم. قد بلندی داشت و شانه هائی صاف. بی سروصدا بود و این انفجار ناگهانی امروز او، غیر منتظره بود. چند ثانیه ای سکوت کرد، سکوتی که چون موجی همه کلاس را در خود گرفت. گفت: «من همیشه براین باور

خانه ای که هنگام ورود به امریکا در کنار دریا خریده بودند زندگی میکردند پروانه که قصد داشت تحصیلات خود را تا سطح دکترا دنبال کند، بدلیل مرگ پدر تصمیم به ترک تحصیل گرفت تا کاری دست و پا کند، اما هوشنگ برادرش با اصرار او را واداشت تا دنباله درس خواندنش را بگیرد.

در سال اول دوره فوق لیسانس بود که پروانه با مایکل آشنا شد. روزی در یکی از کلاسهای درس، هنگامیکه استاد از اثرات زبان بار عاطفی و روانی تبعیض گروهی سخن میگفت، به شیوه های رفتاری یهودیان رها شده از هالوکاست هیتلری اشاره کرد. دانشجویی از ته کلاس فریاد زد: «اما نکته اینجاست که آیا هالوکاستی وجود داشته و اگر چنین بوده، آیا یهودیان درباره آن غلو نمی کنند؟» چهره ها بسمت گوینده برگشت. همه شناختندش. فردریک، سفید پوست مویوری بود که بارها از برتر بودن نژاد خود سخن گفته و سیاهان و یهودیان را به استهزاء گرفته بود. با شنیدن این گفته، مایکل که معمولاً در ردیف جلوی کلاس می نشست از جای

نمیدانند. همچنان نادان بمانند» و سپس این شعر را  
برایش خواند و ترجمه کرد:

آنکس که بداند و بداند که بداند  
اسب طرب خویش به افلاک رساند  
آنکس که نداند و بداند که نداند  
آنهم خرک لنگ به منزل برساند  
آنکس که نداند و نداند که نداند  
در جهل مرکب ابدالهر بماند

و درباره اینکه اینگونه نادانان امر برایشان مشتبه  
می شود، قصه ملانصرالدین را گفت که گروهی  
کودک اذیتش میکردند، برای اینکه از شر آنان  
آسوده شود، به انتهای خیابان اشاره کرد و گفت:  
«در آن خانه آتش مجانی میدهند، بروید بخورید»  
بچه ها به آنسو دویدند و ملا فکر کرد: «نکنند  
راستی راستی آتش میدهند» و خود بدنبال آنان دوید.  
مایکل گوئی با گفته های پروانه جادو شده  
بود.

و این داستان ادامه دارد ...

بوده ام که: بگذار آناتکه نمیدانند، همچنان نادان  
بمانند - اما گوئی بی تفاوتی بیش از حد باعث  
میشود که امر بر خود اینان هم مشتبه شود. تاریخی  
هست که ثبت میکند. یهودی ستیزی منحصر به  
قرن بیستم نیست - به درازای تاریخ مردم مرا آورده  
اند، شکنجه داده اند، کشته اند و سوزانده اند. من  
از فردریک میخوام فقط تاریخ را بخواند. اما  
پیشاپیش، پیش داوری او را میدانم، چون کسی که  
واقعیت مستند تاریخی متعلق به چند دهه پیش را  
انکار کند، چگونه ممکن است تاریخی چند هزار  
ساله را تأیید کند. همین!

مایکل این را گفت و نشست. بعد از  
کلاس، پروانه در بیرون از کلاس با مایکل به گفتگو  
نشست و از آنچه بر او و خانواده اش در طول  
انقلاب گذشته بود سخن گفت؛ از سوابق تاریخی  
یهودیان در ایران و از جانی که ریشه های او و  
پدران مایکل بهم میرسیدند. به گفته های مایکل در  
کلاس اشاره کرد و گفت: «آنچه تو گفتی دو چیز  
را به ذهن من آورد. اول اینکه گفتی بگذار آناتکه

## شما هم می توانید از دست چربی های اضافی بدن خود خلاص شوید

در ۱۵ سال گذشته گروه پزشکی مرکز تحقیقاتی تغذیه

Harvard Medical School

مسائلی را که افراد چاق در کم کردن و ثابت نگاه داشتن وزن با آن روبرو هستند مورد مطالعه قرار دادند و  
برنامه جامعی که نتیجه این تحقیقات است، اکنون در کلینیک ما در دسترس شما میباشد. این برنامه  
شامل مراحل زیر می باشد:

۱- اندازه گیری چربی های بدن: با روش جدید  
Biochemical Impedance Analysis  
۲- معاینه پزشکی و چک آپ کامل: شامل آزمایشات تیروئیدی و اندازه گیری چربی های  
خوب و بد خون

۳- رژیم غذایی مخصوص: (حدود ده هفته) و بدنبال آن برنامه ای برای مصرف متعادل  
غذاهای معمولی برای ثابت نگاه داشتن وزن بدن  
در این برنامه تأکید بر از دست دادن چربی های بدن است (نه فقط از دست دادن وزن) و از هیچ  
داروئی استفاده نمی شود، مگر اینکه اختلالات هورمونی وجود داشته باشد.

DARYOOSH SAMI, M.D., F.A.A.P.

دکتر داریوش سامی

9401 WILSHIRE BLVD., #735  
BEVERLY HILLS, CA 90212

TEL (310) 205-0607

## من آمده ام

پس از پانزده شانزده سال زندگی در طرف دیگر کالیفرنیا، و پس از روزها که با سوزها همراه شد و پس از ملالت ها و تهانیهای مزمن و نبودن هم کیش و قوم خویش، گفتم: «خدایا مرا آن ده که مرا آن به»

او هم سخاوتمندانه دری را زد به تخته ای شد کارها راست و دست گیتی به میل مبارک خودش ما را از عمق تاریخ بیرون کشید و آورد گذاشت در دل لوس آنجلس و لاجرم به جمع خوش بختان و خوش بحالان لوس آنجلسی پیوستیم. ما هم که پنداشته بودیم لوس آنجلسی یان خوشبخت قطعاً کلید بهشت به گردنشان آویزان است، شهر آرام و خلوت خود را رها کرده به شهردود زده شلوغی که هنوز رسماً اسمی برایش نیافته ام، آمدم.

صاحب‌دل ارجمند سردبیر شوفار پی گیر حال و احوال ما تازه از راه رسیدگان شدند و خواستند چیزی بنویسم که «بالاخره آمده ام». خب طبعاً گفتم به روی چشم. اما آنچه را به ایشان نگفتم اینکه از زمانی که پای به اسفالت لوس آنجلس با شکافها و ترکهای عمیق و بد منظره تر از آسمانش که توی ذوق هر بیننده ای میزند گذاشته ام، چشمه شعر و شاعری ام به شدت خشکیده، قلم در دستم بی جان شده و عنقریب به روغن سوزی می افتد. فرصتی برای سر خاراندن نمانده چه رسد به خواندن و نوشتن. بس که از این مجلس به آن مجلس و از این مهمانی به آن مهمانی شدم، گیج و منگ و مبهوت مانده ام از افراط و اصراف و بعد هم تفریط و پذیراییهای متفاوت و سروربخش های متفاوت تر و بریز بیاش های آنچنانی. حتماً میفرمائید خوشا بحالت اینکه جای گله و شکایت ندارد، ولی قریان شما بروم اعتدلی هم در این دنیا خوب چیزست. بادکنک را اگر زیادی باد کنند میترکد. ما



هنوز عادت به این چرخش تند و سریع نداریم سرمان مقدار معنابهی دارد گیج میرود. شده ایم مانند آدم تب داری که یکهوئی بیندازنش در آب یخ، لرزه آنچنان به پیکرمان افتاده که شب و روزمان مال خودمان نیست. منم بقول سعدی که میگوید:

گرت خوی من آمد ناسزاوار

تو خوی نیک خویش از دست مگذار

سعی دارم بطریقی از شاهراه اعتدال خدای ناکرده منحرف نشوم و در خلاف جهت پارو بزنم که گویا در منظومه فلاکت یا باید مانند دیگران باشی و به رنگ و بوی آنان در بیائی یا در مقابل آنان؛ و از آنجا که می گویند: «دولت نه به کوشیدنست، چاره کارکم جوشیدنست»، دارم بخودم می قبولانم در مقابل کسی قرار نگیرم، عاقل و سرزیر سرجایم بنشینم و کمتر نگاه کنم و در نتیجه کمتر بینم، اما مگر میشود؟ میسرند چرا خشم فراوان داری، می گویم چه کنم در بدنم چشم فراوان دارم.

باری ... خیابانهای وست وود باریک و ناهموار است و بنظر میآید برای اینهمه مهمان خارجی ساخته نشده و تحمل انبوهی جمعیت را ندارد. ترافیک و رانندگی در اینجا بی شباهت به مملکت خودمان نیست - اگر آرام برائی و تلاش کنی به کسی نرنی، به احتمال قریب به یقین کسی به تو خواهد زد. باید بسیار مواظب بود که امکان هر چیز هست. بعله، به چند کتابخانه در دو طرف خیابان سر زدم، بندرت کسی را دیدم، پرنده پر نمیزد گویا کتاب و کتابخوانی در این شهر بازار گرمی ندارد، اما آنچه بازار گرم دارد مهمانیها و جشن و سرورهایست که چشم بد دور اسباب طرب موجود است.

آری ... می گفتم در لوس آنجلس هفت شهر عشق را زلف آشفته و خندان لب و مست کوچه به کوچه گشتم. از این مهمانی به آن مهمانی، از این قصابی و فروشگاه به آن قصابی، از این خانه به آن خانه خلاصه بدون اینکه قصد بی احترامی به شیخ عطار خدا بیامرز باشد هفت شهر عشق را گشتم. در اینجا خانمهای شهر برای رهائی از درد و رنجهای روزانه خود اغلب به مغازه ها پناه میبرند و به

سرو و ضعشان میرسند. دلشان را خوش کرده اند که هر روز به رنگی در آیند و به شکلی. بنظر میرسد در یک مسابقه پنهانی شرکت دارند و همه میخواهند گوی سبقت را از دیگری بریایند و چه ربائیدنی. همه قیافه ها یک شکل و یکجور و از یک کارخانه بیرون آمده. آخر سلمانیهای معروف شهر چند تائی بیشتر نیستند و میدانید ما با آنهایکه معروفیتی ندارند هیچ رابطه خوبی نداریم، بنابراین همه از زیر دست چند هنرمند بیرون میآیند و همه بطور قریب الاتفاقی زلفها پیراسته و میزانتیله شده با انواع و اقسام شی نیونهای که با جاذبه زمین رابطه معکوس دارند و چه سرسختانه اینها را یدک بدنبال خود میکشند، همه یک شکل و یکجور اینطور که فکر میکنی اگر روح خالق شی نیون حاضر باشد و اینهمه استقبال را ببیند در قبر بخود میبالد و اضطرابا! سالگردی، جشنی، چیزی براه میاندازد.

اغلب خانمها پیجرها به کمرشان، بیب بیب کنان تلفنهای خصوصی شان را از کیف های تمام چرمشان در آورده به کلفتهای مکزکی شان زنگ میزنند و دستور شام و نهار میدهند تا اینها بتوانند در خانه های کت و گنده و چند طبقه شان مهمانی بدهند و به جهانیان اعلام کنند «داریم و داریم، خوشم داریم». (گاه با خودت فکر میکنی عروسی مهمانی هم قدیمها می چسبید. سالی ماهی یکبار واقعا! بوی عروسی و مهمانی را میداد).

در این مهمانیها خانمها و آقایان شیک و پیک و آآمد شهر با لباسهای دست دوز و ماشین دوز جلوی چشمت رژه میروند. بعضی ها دلفک مانند توالت شدید کرده و زیور آلانی به دست و گوش و گردن و هر جا که بشود آویزان کرده اند. قبل از مهمانی درخانه حسابی خدمت همدیگر رسیده، کله یکدیگر را کنده، کلی دعوا و مرافعه انداخته، حرص خورده، خوب همدیگر را چلانده و حالشان جا آمده است. پایشان به مجلس که میرسد همگی بی برو برگرد ماسکهای خنده به روی صورت نصب می کنند و تا می توانند - با سرعت مگامایل - پایکوبی و سورچرانی می کنند میخورند و میخورند، میرقصند و میرقصند و

قروقیبیل های الکی و تکرار و تکرار و همان برنامه های یکنواخت و یکجور و خسته کننده. بعضی از مهمانداران هم که قربانشان بروم میخوانند ما را از این یکنواختی نجات بدهند، ابتکارات جدیدالتأسیس بخوردمان میدهند طوری که معلوم نیست از قوطی کدام عطاری بیرون کشیده اند. آنچنان نمک و فلفل و ادویه جات مجلسشان را زیاد میکنند که تو دیگر مزه غذا را نمی فهمی.

قبلاً ها! شنیده بودم این خلق مطلع، دختر خانمها و سازده پسرهای سیزده ساله شان را با تشریفات خاص و زائد با اسب و فیل وارد مجلس میکردند. جدیداً همانطور که مطلع هستید در این عصر پیشرفته به پشتوانگی صنعت و تکنیک از آدم آهنی و بشقاب پرنده و این قبیل کشفیات بکر استفاده میکنند تا مایه سرگرمی بیشترما مهمانان عزیز را فراهم کنند. راستی چه خوب شد تکنیک غربی به کمک ما پولداران لوس آنجلسی آمد و رنگ تازه ای به شب نشینی هایمان داد. کم کم داشت حوصله مان سر میرفت و در ضمن با کمبود اسب و الاغ و زرافه هم روبرو میشدیم که البته این خود نیز در جای خود میتوانست فاجعه ای غریب بیار آورد.

نمیخواهم عیش کسی را منقض کرده باشم، اما این مرض چشم و هم چشمی و از هم پیشی گرفتن چیز تازه ای نیست. قبلاً هم وجود داشته و بطور ژنتیکی شیوع پیدا کرده و از آنجا که محیط امریکا و بویژه اوضاع ژئوپلیتیک! لوس آنجلس برای رشد هرگونه بیماری و میکروب بسیار مستعد است این بیماری و در عین حال تکبر و فخر فروختن و دیگری را به حساب نیآوردن قدرت بیشتر پیدا کرده. این قضیه رابطه نزدیکی با دلارهای سبز رنگ دارد هر چه تعدادشان کثرت پیدا کند بیماری به نوعهای مختلف و عجیب و غریبی بروز میکند. بعضیها معتقدند دارندگی است و برازندگی، دارند و طوری باید خرج کنند. بخل چرا؟ آنان که دارند و عشقش را می کنند حتماً لابد برای داشتنش کدیمین بسته اند و عرق جبین ریخته اند (انگار که ما نریخته ایم). خب نوش جانشان تا میتوانند سرکیسه را شل کنند و خرج کنند



بدگویی و لغزخواندن پشت سر این و آن و یا جوک گفتن و خندیدن و بالاخره خوردن. فراموش نشود که خوردن محور اصلی است. در نتیجه همه با هم بودن و گروهی زندگی کردن (که این خودش یک بحث جالب و جداگانه است) یک سر دیگر هم دارد و آن اینکه گاهی مشکلات کوچک خانواده شکل بین المللی بخودش میگیرد. بعید هم نیست به سازمان ملل کشیده شود. اما اگر اینکه برای فردیت بطور کلی ارزشی قائل باشیم مشکلات گنده، گنده تر نمیشود و همان در چارچوب خانواده و در چهار دیواری خانه حل میشود و میرود پی کارش.

اما ما ایرانیان اصیل و خانواده دار، در اینجا باید سراز کار یکدیگر در آوریم. میدانید این یکی از میراث نیاکان باستانی ماست که سینه به سینه بما رسیده، اصلاً کاریش نمیشود کرد. بنابراین نباید بما برخورد اگر همه از کارمان سر در بیآورند و بدانند چقدر اجاره خانه میدهیم، چقدر پول مدرسه بچه ها را میدهیم، با چه بانکی کار می کنیم، نهار و شام چه



چشم حسود کور. اما تنها حرف اینست که دار و ندارشان را به رخ ما نکشند و درمهمانیها و رفت آمدهایشان برای ما تئاتر و شوی جواهرات و لباس و عطر و ادکلن و دنگ و فنگ نگذارند. دارندگیشان را برای خودشان نگهدارند و بس. چرا ما را دق بدل می کنند؟ آخر خدا را خوش نمی آید.

حالا تا اینجا مسئله کم‌دی. تراژدی بود که آدم نمیدانست از شنیدنش گریه کند یا بخندد. اما از اینجا به بعدش جدا گریه دارد.

این خلق سلمانی رفته آلامد شیک پوش مرسدس بنز دار کلفت مکزیکی دار و آرام دل. برای آنکه بتواند محصولات خود را عرضه کند. احتیاج به بازاری دارد تا کالایش را به نمایش بگذارد. در این بازار که اسمش گردهمآئی و عروسی و مهمانیست. دور هم جمع میشوند. باروخ هشتم بعلت وفور صاحبان کالا. تعداد مهمانیها بیشماراست. هر روز خانه یکتفر دور هم جمع میشوند. اغلب رابطه ها تصنعی و مصنوعی است. هیچوقت از خود و زندگی خصوصی شان حرفی نمیشود. لذا تمام بحث و جدل ها منتهی میشود یا به میزیم. چه کسانی بما تلفن می کنند و بچه هایمان با چه کسانی حشو و نشو دارند و آیا گوشت قرمز در غذا میریزیم یا نه؟

یکبار در همین جمع شدن‌ها برای تغییر ذائقه هم که بود. آمدم روشنفکر بازی در بیآورم بخودم گفتم مصلحت آنست و شرط عقل اینست هر چه میخواهند بگویند و بکنند تو خود مرو در دهان اژدها. تا آمدم دهان باز کنم و ژست حرف زدن بگیرم شاید بتوانم مسئله ای را کمی تجزیه و شاید هم تحلیل کنم. متوجه شلیک خمیازه ها شدم و هنوز چند کلمه نگفته توی حرفم پریدند که: «بابا جوک بگو». با خودم هزار قرار و مدار گذاشتم که زیر بار جوک گفتن نروم. من از جوک گفتن رسته. زود دریافتم که آخر هر بحثی ختم میشد به خوردن. خانمی پرسید: «تو چطور گندی درست میکنی؟» آمدم جوابش را بدهم کسی از طرف دیگر اطاق گفت:

- امروز لاکی حراج داشت. هندونه پوندی ۱۹ سنت.  
- منکه دلم لک زده برای انجیر شیرین. پوندی دو

دلار بود نخریدم.

- دو دلار چی چی. چند تا مغازه بالاتر میداد پوندی ۸۰ سنت.

- ۸۰ سنت؟ نمیشه هر جا رفتم کمتر از دو دلار نبود.

هنوز بحث انجیر خاتمه نیافته. همانکس پرسید:

«راستی بالاخره نگفتی گندی چطور درست میکنی؟ تو

مایه ی گندی چی میریزی؟»

- گوشت قرمز. سفید؟

- مرغ چطور؟ مرغ چرخ کرده میریزی؟ گوشت ترکی

چطور؟

- چقدر از چقدر میریزی؟ پیاز چقدر میریزی؟

- میگو باید پیازش زیاد باشه تا نرم و پفکی در بیاد.

ای داد کسی نیست به اینها بگوید: «بابا جان

دل خوش سیری چند؟» تصور میکنم با این جدیتی که

خانمهای همکیش هموطن در ساختن و پرداختن گندی

بخرج میدهند. جناب مولانا باید سر از قبر درآرد و

تجدید نظری در اولین بیت مثنوی بخرج دهد که.

بشنو از نی چون شکایت میکند

وز «مایه گندی» حکایت میکند

بنظرم این بابا. نیل آرمسترانگ. اولین انسانی که به

کره ماه قدم گذاشت بعد از سفر چندین ماهه اش به

کره ماه برای ما بجای تکه هائی از سنگهای ماه.

می بایست دستور جدیدی برای مایه گندی میآورد.

حالا البته در پی کوششها و تلاشهای بسیار در راه

توسعه فرهنگ سنتی ما. فقط مانده مردم هائیتی را زیر

پوشش خود بگیریم و بزودی آنان را با طرز پختن

گندی آشنا سازیم.

اینها را گفتم. حتما فکر می کنید کجای

اینکار عیب دارد؟ کجای با هم بودن عیب پیدا میکند؟

مهمانی عروسی که بد نیست تا باشد مهمانی باشد.

ولی هیچگاه از خودمان پرسیده ایم هدف از

این مهمانیها چیست؟ اینهمه وقت. اینهمه انرژی و

اینهمه هزینه - که چه حیف به یغما میرود - در راه

رسیدن به چه هدفیست؟ آیا وقتی بخانه برمیگردیم

احساس میکنیم چیزی به ما اضافه شده؟ آیا اندیشه و

تفکری در این مجالس جاریست؟ آیا با گفتارها و درد

دل کردنها. شاخه برگگی از دوش یکدیگر برمیگیریم و

اطعمه و اشربه میشود تا مدعوین که گویا بعد از یک رژیم سخت غذایی به چشمه آب رسیده باشند تا دلی از عزا در بیاورند و بروند پی کارشان. و برای ما هم که درگیر کار و گرفتاری روزمره، همه دیدارهای ناتمام و حرفهای گفته نشده و سلام و علیک هائی که به خداحافظی ها چسبیده اند هستیم، وقتی و لحظه ای و دقیقه ای و فرصتی باقی نمی ماند تا از درون و وجود و روح و نکات ریز زندگی یکدیگر خبری بگیریم. همه چیز در سطح میگذرد مانند روغن روی آب از لایه ها و قشرهای رویهم خوابیده زیر آب آگاه نمیشویم و چه بسا یکباره چشم میگشائیم می بینیم میان افراد خانواده فاصله افتاده، کودکانمان به سرعت مراحل رشد را طی میکنند و ما وقتی با آنان نگذرانده ایم. با هم و درکنار هم بوده ایم اما انگار که نبوده ایم. شکل و شمایل و خلق و خوی متفاوتی با ما پیدا کرده اند. نه آنان حرف ما را می فهمند و نه ما میدانیم با آنان چه بکنیم. اختلاف نظر و اختلاف سلیقه فاصله و شکاف را عمیق تر میکند و ما بزرگترها در راه پر کردن حفره های خالی و کمبودها بدنبال راه حل اساسی، اجباراً یا اختیاراتاً، دست به دامان مذهب میشویم. دو دستی که چه عرض کنم چند دستی قبای مذهب را چسبیده ایم تا به این طریق مانع از بیراهه رفتنها و ندانم کاریهای جوانانمان شده باشیم، غافل از اینکه خصوصیات و مشخصات اجتماع از مذهب جداست. مذهب و اجتماع جدا از همدند. آنچه جوانان را می بلعد اجتماع و مشخصات جامعهٔ مرضی ایست که در آن زندگی می کنیم.

جامعه بطور سخت نیازمند داروست و بدنبال مداوای دردی است که با خود حمل میکند و نه میتواند حلش کند و نه هضمش. همه ما گاه احساس می کنیم یکجائی از کار میلنگد، خسته هستیم، و بهمین جهت چشم بسته بدنبال موجهای روندهٔ سیال کشیده میشویم. مانند اینست که کنار پنجره ای نشسته ایم و انتظار چیزی یا کسی را می کشیم تا پنجره را برایمان باز کند.

انتظار بالاخره نتیجه دارد - این با ماست که یا انتظار بکشیم یا پنجره را بگشائیم.



دردی از هم دوا می کنیم، یا اینکه هدف فقط خوردن است و وقت کسی؟

نمی خواهم خدای ناکرده پیشنهاد کنم از گذران روزگار خوش خویش دست بردارید و به دامن کسالت و غم پناه ببرید چنین جسارتی را نمی کنم. تنها میخواهم بگویم بگذارید به همه نشان بدهیم ترک عادت موجب بعضی چیزها نمیشود و محض زنده نگاهداشتن سلولهای مغز و برای جلوگیری از تحجر و انجماد قشرهای مغز، درمهمانی هایمان که صورت عادی و معمولی به خود گرفته، به جای آمدن و نشستن و خوردن و رفتن، به مغز کمک کنیم تا کارش را فعالتر و بهتر انجام دهد و بقول سهراب سپهری: «بیاییم پشت دانائی اردو بزنیم» که بنفع همه ماست.

با هم بودن عیب و عار نیست چگونه با هم بودن و چگونگی روابط مطرح است. اینوع با هم بودن ها همانقدر که منفعت دارد مقداری هم خواهی نخواهی ضرر دارد. اینکه اعضای خانواده بیشتر وقت گرانبهایشان صرف خرید و تدارک سور و ساز یاران و آماده شدن برای سرو غذا و پیش غذا و

افتتاح مطب جدید

# دکتر فریدون امانوئل جراح، دندانپزشک در بورلی هیلز

دارای مورد دندانپزشکی عمومی و زیبایی از امریکا

مطب مجهز به آخرین سیستم دستگاه های دندانپزشکی و مدرن ترین سیستم استریزاسیون دندانپزشکی اطفال و بزرگسالان

- \* چک آپ کامل
- \* پر کردن و جلوگیری از پوسیدگی دندانها
- \* روت کانال و درمان ریشه های عفونی
- \* جراحی دهان و دندان و جراحی لثه
- \* دندانپزشکی زیبایی شامل روکش های چینی، پوسته های چینی و ناندینگ و ترمیم دندانهای شکسته و بدرنگ با پوسته های چینی
- \* کراون و بریج
- \* ایمپلنت با گروه متخصص
- \* رعایت دقیق و کامل استریزاسیون
- \* اغلب بیمه های دندانانی و مدیکل پذیرفته میشود و برای کسانی که بیمه ندارند تسهیلات مناسبی در نظر گرفته شده است.

Root Canal

Perio Treatment

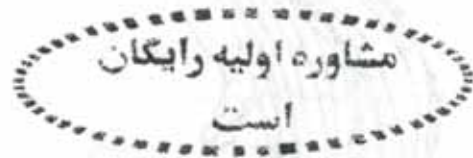
Veneers & Bonding

Crown & Bridge

Implant With Speciality Group

Auto Clave

پذیرانی: علاوه بر ایام هفته شب ها و روزهای تعطیل با تعیین وقت قبلی مریض پذیرفته میشود.



FRED F. EMMANUEL D.D.S.

General & Cosmetic Dentistry

9301 Wilshire Blvd., Suite 407

Beverly Hills, CA 90210

Tel : (310) 278 - 3666

Fax : (310) 278 - 6495

## ملودی

در این سرزمین، روز مادر را در یکی از روزهای زیبای بهار برگزار می کنند و در وطن ما روزی در شکوهمندی پائیز - که به آن نزدیکیم. چه تفاوت میکند که نام یکروز چه باشد و زمان آن چه روز، چرا که به حرمت انسان بودن هر روزی را می توان روز عشق و محبت نامید و هر لحظه را مقدس دانست؛ اما تفاوت در آنجاست که ما فصلهای زندگی فرزندانمان را چگونه بسازیم و پائیز و بهارشان را به چه شکل رنگ دهیم. تفاوت در این است که به اهمیت جزئی ترین رفتار خود در برابر کودک و تأثیر مستقیم آن در روح و روان او پی ببریم و آگاه باشیم که هر حرکت ما میتواند در فردای او اثر بگذارد و از او آنچه را بسازد که امروز ما هستیم، یعنی آینده تمام نمای او.

ای کاش روز مادر را با بالیدن بر خود روز اندیشیدن هم بدانیم.



دیر زمانی نبود که در آن مدرسه شروع بکار کرده بودم - مدرسه که نه، کودکانستان - اما جالب است که در این دیار از کودکانستان تا دانشگاه را مدرسه می نامند، شاید هم چون هر لحظه از زندگی را می توان مدرسه دانست و سراسر عمر را آموخت - هر حادثه ای را امتحانی خواند، از آن عبور کرد و تجربه اش را تا ابد با خود برد.

در آن چاردیواری شاد و باصفای مدرسه، دنیای کوچکی را میدیدم با مسائلی بزرگ، انسانهای کوچکی را که هر کدام نشانه ای از پدر و مادر خود بودند و براحتی میشد از شخصیت فرم نگرفته آنها و از نوع رفتارهای متفاوت و بازیهای گوناگونشان به شخصیت والدین آنها پی برد و آنها را ارزشیابی کرد. میدیدی هر چه را که هستند بازتاب دو انسانی است که به نام پدر و مادر بر سر آنها سایه گسترده و تمامی وجود خود را در آنها منعکس کرده اند.

از آن جا میشد به اهمیت، نقش، مقام و سرنوشت سازی والدین و بخصوص مادر پی برد، آنرا به وضوح دید و گاه در مورد بعضی از کودکان معصوم، به خود لرزید که هنوز با آنهمه پیشرفتهای ظاهری، افسوس

که راه اصلی عشق را ناپیموده گذاشته اند. برای هر حرفه ناپیزی تحصیلات و تخصص قائل شده اند، اما مسئولیت بسیار سنگین پدری و مادری را به عهده طبیعت و غریزه های وجودی خود محول کرده و از نکته های صحیح آموزشی غافل مانده اند. تفاوت فرزندی که در آغوش مادری آگاه و دانا و خردمند پرورش یافته با فرزندی که به حکم غریزه طبیعی مادر و در بی خبری او از نحوه سالم تربیت به ثمر رسیده از زمین تا آسمان است ... اولی هسته اصلی حرمت نفس را با خود - آورده و میرود تا ارزشهای وجودی خود - دانه های بارور شده از زمین عشق - را با دنیا تقسیم کند و عمر خود را به آرامش بگذراند و چه بسیار که دومی سرگشته و حیران که: «مرا چه میشود و از چه رو آن چنان که باید خود را دوست ندارم و چیست راز ناآرامیهای بسیار و تضاد های درونی من؟» شاید گفته معروف تورات که «کفاره گناه پدر و مادر را فرزندان پس می دهند»، در همین نکته نهفته باشد. در شیوه تربیتی و پرورشی والدین.

روزی که او به مدرسه ما آمد را هرگز فراموش نمی کنم، آن دخترک دو ساله نازنین بنام «شیرا» به معنی «ملودی». دست ماهر طبیعت در چشمان او قشنگترین آبی دنیا را ریخته و خرمن موهای بلند و زیبایش، را که ترکیبی از قرمز و قهوه ای بود سخت توجه برانگیز و جالب ساخته بود. و این ترکیب رنگها در زمینه پوست چهره روشن و مهتابیش چنان هماهنگی را بوجود آورده بود که به سختی میشد تشخیص داد آیا ملودی یک دخترک راستی است یا یک عروسک خوش آب و رنگ. چند روزی بیشتر از آمدن او به مدرسه نگذشته بود که هوش سرشار او نیز نمایان گشت و به دنبال زبان مادری خود عبری که به راحتی با آن تکلم میکرد، انگلیسی را به سرعت میآموخت و وجود شیرین خود را آن چنان در دلها جای میداد که برای هر چه بیشتر بودن با او بین معلمین رقابتی غریب ایجاد شده بود.

چند هفته ای بعد مادر او بما گفت که بدنبال کسی میگردد تا ملودی را از مدرسه به خانه برگردانده

و ساعات بعدازظهر را با او بگذرانند زیرا که او ناچار است تمامی روز را در محل کارش بگذراند. بعد از یافتن شخص مورد نظر روز اول را با او به خانه ملودی رفتم تا ترتیب ساعات بعدازظهر او را بدهم. هیجان ملودی را از اینکه معلم خود را در خانه خود می دید هرگز از یاد نمی برم. هنوز زنگ صدای او در گوش من طنین انداز است که با شیرین زبانی مخصوص خود همه گوشه و کنار خانه را بمن نشان میداد، و جایی را ندیده نمی گذاشت و برای هر قسمت توضیحاتی کامل میداد. اینجا اطاق مادر است، آنجا دفتر کار پدر، اینجا غذا میزیم، آنجا لباسها را می شوئیم، اینجا تلویزیون را تماشا می کنیم آنجا چکار میکنیم و بعد از آن ... شور و نشاط آب بازی او در وان حمام و بعد خوابی ظاهراً عمیق. پس از سفارشات لازم به خدمتکار خانه، در صدد رفتن بودم که ناگهان ملودی با فریادی بلند از خواب پرید. وحشت زده به بالین او شتافتم و ساعتی چند در کنارش ماندم تا از کابوسی که بدان گرفتار آمده بود آسوده اش کنم.

او مادرش را از ما میخواست. دیگر نه از بازیگوشی معصومانه و نه از شیرین زبانی های او خبری بود. با ضجه و التماس مادرش را طلب میکرد و پنجه های کوچکش را چنان بدیوار میکشید که گویی میخواست مادر را از دل دیوار بیرون بکشد. حق گریه های او با تکرار «مامی، مامی» و بی تابی دل کوچکش که از روی لباس هم ضربان آن را میدیدی، قلب آدمی را بدرد می آورد.

بی اختیار و از روی ناچاری فکر کردم به خاله او که با مادرش دو قلو بود و در همان نزدیکی زندگی میکرد تلفن بزنم و او را که با شباهتی عجیب و باور نکردنی که میدانستم پدر و مادرشان هم در تشخیص این دو خواهر از هم اشتباه میکردند، بنام مادر جا بزنم، اما بیاد آوردم که آنها می گفتند تنها کسی که بعد از اینهمه سال زندگی آنها، درتمیز دادن آنها اشتباه نکرده همین ملودی کوچولوست که انگار مادر را بو می کشد.

بالاخره مادر بعد از چند ساعتی بازگشت و برخلاف انتظار من که می پنداشتم با دیدن مادر



هستند و می اندیشیدم ایا کجا الماسی گرانبها تر از دختر کوچکشان یافته اند؟

روزی از مادر پرسیدم: «آیا چه چیزی بالاتر از شادمان کردن ملودی وجود دارد که آن را از او دریغ میدارید؟» غمگانه پاسخ داد که قبل از ازدواج سکرتر همسرش بوده و باصطلاح او را از زن سابقش دزدیده است و اکنون میترسد مبادا این ماجرا دوباره تکرار شود. این است که تمام ساعات زندگی خود را در کنار همسرش میگذراند تا خطری ازدواج او را تهدید نکند...

توضیحات بعدی او را نمی شنیدم تنها ملودی را میدیدم که در بی ثباتی و ناامنی روابط پدر و مادر میروود تا سلامت روانی خود را از دست داده و در محدوده زندگی گم شود، چرا که هویت اصلی انسانها در پناه نوازشهای واقعی و تعلیمات صحیح والدین شکل گرفته و پدیدار میگردد. میدیدم که درتلاش از دست ندادن همسر و حفظ ازدواجی آنچنانی، ملودی است که از دست میروود.

شیطننت را از سر میگیرد، آرام در آغوش مادر جا گرفت و انگشتان بی رمق خود را برای خداحافظی با ما تکان داد. با نگاه خوشرنگش گفت خسته تر از آن است که حتی گلایه ای را آغاز کند و بگوید کجا بودی مادر.

روزهای بعد، آنطور که از مادر و خدمتکارش شنیدم بهمین ترتیب و گاه بدتر از آن گذشته بود. تا اینکه مادر تصمیم گرفت بعدازظهرها نیز او را در مدرسه نگه دارد. اما عجیب آنکه بعد از ساعات صبح که بیشتر به بازی و سرگرمی میگذشت میدیدم که ساعات بعدازظهر را ملودی با اندوه و سکوت بسر برده، غمگین درگوشه ای می نشیند. آنچه کاملاً مشهود بود، این بود که در این سن و سال بسیار سخت بود که تمامی روز را از مادر دور باشد. میدانستم که تعطیلات آخر هفته هم پدر و مادر او اغلب درمسافرت بسر برده و با او وقت نمی گذرانند. حس میکردم آسمان آبی چشمانش کمرنگ شده و حتی اگر ریزش و بارش اشگی هم نبود، وجود غبار را میشد به خوبی در آن دید. میدانستم پدر و مادر او معامله گر الماس

بعد از یک سال ملودی از مدرسه ما رفت و خاطره هایش را به جا گذاشت. هنوز هم هر کس عکس او می بیند می پرسد آیا او کودکی واقعی است یا عروسکی زیبا. و من می اندیشم گو اینکه او عروسک نبود اما بخاطر ارضاء نشدن میل شدید او به بودن مادر در کنارش و در محرومیت آن، به عروسکی بی روح تبدیل شد و شاید رنج بی اعتنائی مادر را برای همیشه بدوش میکشد و تنهایی روزهای کودکی را می رود به یاد داشته باشد و به ارزش واقعی وجود خود شک کند.

هنوز هم در دنیای کوچک مدرسه مسائل بزرگ وجود دارد. می بینم عده معدودی که خواسته ها و جاه طلبی های شخصی خود را مقدم بر وجود فرزندان خود میدانند و آنها را به فراموشی میسپارند. می بینم چه بسیار کودکان بظاهر کم هوش و ناتوان که با توجه و مراقبت و رسیدگی پدر و مادر به شکوفائی و حتی گاه به نبوغ میرسند و چه بسا بچه هائی سالم که با بی اهمیتی و ندیده گرفته شدن، رشدشان متوقف شده و در جا میزنند.

روزها از پی هم میگذشتند تا اینکه روز تولد ملودی رسید. مدرسه یکپارچه رنگ دیگری به خود گرفته بود. بنظر میآمد که مادر، شاید هم به جبران خطائی که خود از آن آگاه بود، از هیچ چیز فروگذاری نکرده است. برای او دلقکی فرستاده بود، کلاس را پر از اسباب بازیهای گوناگون و هدیه های مختلف کرده انواع شیرینی های رنگارنگ سفارش داده بود. ملودی را تنها برای یکی دو ساعتی همچون روزهای گذشته شاد و پر نشاط دیدم، که مثل شاهزاده کوچولویی در لباس زیبایش می درخشید. اما لحظه رفتن مادر که رسید، بعد از آنکه التماسهای خود را برای هر چه بیشتر ماندن مادر و یا رفتن با او بی ثمر دید، بی اعتنا به همه چیزهای قشنگی که در اطراف او بود، گوشه ای کز کرد و غمگین نشست. تائیدی براین باور من که نیاز فرزند به عشقی حقیقی بسیار بالاتر از آن است که با زرق و برق و دنیای پر جلوه و اغوا کننده معاوضه شود. بعد از آن روز دیگر هرگز شادی و بی خیالی کودکی تازه سال را در چهره او ندیدم.

## دکتر جیکوب اسحق اف

### دندانپزشک

استادیار دانشکده دندانپزشکی U.C.L.A.

دندانپزشک کودکان و بزرگسالان

تلفن ۲۴ ساعته

(310) 858-1234

9301 Wilshire Blvd, Suite 409  
(at Rexford)  
Beverly Hills, CA 90210



- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی ثابت و متحرک
- زیبایی دندان ها با بایندینگ
- جلوگیری از پوسیدگی دندان ها
- جلوگیری از بیماری های لثه
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی

## زنجیرهای نامرئی



به دل رویا ننشست. آلبرت صورت گیرائی نداشت. قدش متوسط بود. گرچه چاق نبود ولی تو پُر بود - سرمرز قرار داشت. موهای سرش میرفت که کم پشت تر شود، و آنچه که بعداً بیشتر توجه رویا را جلب کرد رفتار آلبرت بود که همه کار را با رخوت و کندی خاصی که مناسب سنش نبود انجام می داد و این کندی حتی در پرگوئی هایش هم خودی نشان میداد. همه حرکاتش با خونسردی و تانی خاصی انجام می شد که شاید ناشی از یک عمر بسیار راحت زیستن بود. به هنرپیشه جوانی می مانست که به او آموخته باشند که هنگامیکه در نقش فرد مسنی بازی می کند چگونه آرام قدم بردارد، آرام بنشیند و لیوان آب را آرام بطرف دهان خود ببرد. و آلبرت رفتارش اینچنین بود. حتی وقتی فرصتی می شد که رویا را نگاه کند، بخودش زحمت نمی داد که نگاهی اجمالی و عجولانه بیندازد. بلکه از سر فرصت نگاههای سیری می کرد که رویا را خجالت زده و دستپاچه می کرد.

در نگاهش اعتماد به نفس بیش از اندازه ای موج میزد که گوئی بانوی آن پری خانم مادرش بود. پری خانم که همیشه میگفت: «همه دخترها از خدا میخوان زنت بشن» با توجه به آوازه ثروت و نام خانوادگی شناخته شده آنها، آلبرت در این امر

از روزیکه پرویز خان به منزل خاله اش رفت تا خواستگارش را معرفی کند، همه چیز در خانه رویا رنگ دیگری گرفت. آنقدر از ثروت بیکران خانواده داماد گفت و گفت که دهن همه را آب انداخت و در پایان اضافه کرد: «خلاصه خاله جان، اگر پسره رویا را بپسندد، مثل اینه که برنده بلیط لاتاری شده باشید!»

و خاله پرویز خان گفت: «هر کس هم رویا رو بیره شانس آورده. توی تمام لوس آنجلس کجا دختری به خوشگلی و خوش هیكلی رویا پیدا میشه؟»

- اونکه مسلمه. منم واسه همین رویا را معرفی کردم چون مادر پسره گفت یه دختر خیلی خیلی خوشگل می خوان. رویا پرسید: «پسره چند سالشه؟» و پرویز خان جواب داد: «سی و سه سال».

- خب اینکه میشه تقریباً دوازده سال اختلاف سن. - خوب بشه. تو همه خوبی هاشو ول کردی اینو چسبیدی؟

- اسمش چیه؟

- آلبرت.

و رویا فکر کرد آلبرت اسم قشنگی است.

روز موعود آلبرت با ماشین هشت سیلندری و

سبد گل نه چندان بزرگ ولی با گلهای گران قیمت و کمیاب بیدار رویا آمد. ظاهرش در اولین برخورد



تردیدى بخود راه نمیداد. کدام دختری دست رد به آنهمه ثروت و شهرت میزد؟ آنشب روی هم رفته رویا از آلبرت خوشش نیامد. به مادرش گفت: «آدمو خفه می کنه تا به حرفی رو بزنه». و مادرش جواب داد: «اول بزار ببینم اون تورو پسندیده اونوقت بهانه بگیر. می خواستی از روز اول عاشقش بشی؟ نترس عادت می کنی».

و آلبرت رویا را پسندیده بود و در پس هفته ها رویا با تلقین این فکر بخود که جلسه اول دلیل هیچ چیز نمی شود و باید رفته رفته علاقه ایجاد شود، هفته ها با آلبرت معاشرت کرد. بدین سان هشت ماه گذشت و اگر چه بعد از این مدت علاقه ای نسبت به آلبرت پیدا نکرد، ولی در عوض به نوعی به دیدن او و رفتارش عادت کرد. این را پذیرفت که باید از سر بعضی مسائل بگذرد و چشمش را ببندد. در واقع دسته گل ها و هدایای گران قیمت و دست و دلبازی بسیار آلبرت از یکسو و تشویق دائمی مادرش و اطرافیان از سوی دیگر راه دیگری برایش گذاشت. رویا بدون آنکه خود بداند و بخواهد به مسیری افتاده بود که جلو پایش گذاشته بودند. در عوض مادرش عرش را سیر می کرد و اصرار داشت هر چند زودتر مراسم نامزدی صورت بگیرد تا این شانس بزرگ از دست نرود.

سه هفته مانده به مراسم نامزدی، دوباره یکشب پرویز به منزل خاله اش آمد و با خوشحالی گفت که خریداری برای قطعه زمینی که پدر آلبرت هشت سال پیش در لاس وگاس خریده پیدا شده که میخواید کازینو و هتل بزرگی برروی آن بسازد. این معامله نزدیک به هیجده میلیون دلار استفاده دارد اما اینها تقاضای بیست و پنج میلیون دلار استفاده کرده اند و وکیلشان گفته حتماً تا بیست میلیون دلار راضی می شوند که بدهند. خوشحالی بی حد همه را در برگرفت. مادر رویا گفت: «رویا براشون قدم کرده»، و پرویز خان جواب داد: «چی می گین خاله جان؟ اینها خودشون کمپانی شانس هستند. اگر وسط بیابون هم زمین خریده بودند حتماً از توش نفت در میومد - نه مثل من بدبخت که رفتم توی



پالم دیل زمین خریدم، نصف پولشو جلو دادم، حالا زمینه شده خاکستر - نه راه پیش دارم نه راه پس». مادر رویا گوشش به حرفهای پرویز خان نبود. فقط در این فکر بود که باید روی این داماد سوپرملیونر پیش از اینها سرمایه‌گذاری کنند و مراسم نامزدی را مفصل‌تر بگیرند.

جواهرات نامزدی برای عروس و داماد آینده خریداری شد. در بین این جواهرات انگشتر صدویست هزار دلاری که خانواده آلبرت برای رویا خریدند چشم‌گیر بود که البته پری خانم مادر حساب‌گر و زیرک داماد آنرا بعنوان حلقه عقد و ازدواج نزد خود نگهداشت تا شب عروسی به رویا هدیه کند.

مراسم نامزدی مفصل و پرخرج در هتلی برگزار شد. شب نامزدی رویا در نهایت زیبایی همراه با لباس گران‌قیمتی که هدیه آلبرت بود می‌درخشید. در غوغای خوردن و نوشیدن و رقص و موزیک تنها عمه رویا بود که غرق تفکر سر میز نشسته و رویا را همه جا با نگاه دنبال میکرد. علیرغم کوشش فراوان رویا، عمه خانم با تجربه متوجه احساس واقعی رویا شده و رفتار سرد او را با نامزد فرمایشی و یا انتصابی می‌دید و درک می‌کرد و ناراحت می‌شد. جرأت حرف زدن نداشت فقط به شوهرش که کنارش نشسته بود گفت: «من نمی‌دونم چطور ممکنه آدمی مثل آلبرت هر روز سروشکل خودشو توی آینه ببینه و باز هم خودشو اینقدر قبول داشته باشه؟»

هشت ماه دیگر گذشت تا آلبرت بتدریج صحبت از عروسی بمیان آورد.

یک صبح شنبه به رویا تلفن کرد و گفت آماده باش فردا بریم لاس و گاس برات سورپرایز دارم. صبح یکشنبه با هم به فرودگاه و از آنجا به لاس و گاس و هتل لامیراژ رفتند. در سالن اصلی هتل آلبرت از رویا خواست صبر کند و رفت و چند دقیقه بعد با مردی خوش‌برخورد و خوش‌پوش برگشت. این مرد آنها را بطرف سالن مجلل و بزرگ هتل که مخصوص برگزاری جشن هاست

راهنمایی کرد. آلبرت گفت: «برای عروسی این سالن را در نظر گرفته‌ایم. ببین خوش می‌آد؟» رویا گیج شده بود و نمی‌دانست چه بگوید. مأمور هتل مقداری راجع به سالن و گنجایش آن توضیح داد و رفت. آلبرت گفت: «برای چهار ماه و نیم دیگه قرارداد بسته‌ایم». رویا پرسید: «این همه مهمون را چطوری اینجا بیاریم؟» آلبرت جواب داد: «غصه اش را نخور، ترتیشو میدیم». سپس با رویا به کازینوی هتل رفت و مشغول بازی شد. و رویا گیج و غرق تفکر کناری نشست تا آلبرت بازی خود را تمام کرد و چند ساعت بعد به لوس آنجلس برگشتند.

در طول هفته خبری از آلبرت نشد. پنج شبه شب تلفن زنگ زد و وکیل خانوادگی آلبرت درخواست کرد که با رویا صحبت کند. و از رویا خواست که برای دریافت قراردادی به دفتر او مراجعه کند. رویا که کنجکاو شده بود توضیح خواست و جواب شنید که می‌خواهند رویا امضا کند که بعد از ازدواج هیچ‌گونه حقی به آنچه آلبرت تا قبل از ازدواج داشته ندارد و تا پنج سال بعد از ازدواج نیز هرگونه دارایی آلبرت اعم از ارث یا درآمد مالی به رویا تعلق نمی‌گیرد. رویا گیج و منگ تلفن را به زمین گذاشت و در چند کلمه همه چیز را به پدر و مادرش توضیح داد. پدرش پرسید: «این دیگه یعنی چه؟» و بدنبال آن سکوت شد چون کسی جوابی نداشت که بدهد.

سه روز طول کشید تا رویا را راضی کردند برای شنیدن جزئیات و گرفتن مدارک به دفتر وکیل خانوادگی آلبرت مراجعه کند. آقای وکیل با دیدن رویا به یاد دختر خودش افتاد، و همین یادآوری وجدان نیمه‌بیدار او را غلغلک داد. می‌دانست که قرارداد زیاد منصفانه نیست. اما پری خانم مادر آلبرت گفته بود جای چانه زدن هم باید بگذاریم. به رویا گفت: «عجله نکنید. تصمیم بسیار بزرگی است. بهر حال از نظر قانونی، شما حتماً باید وکیل بگیرید، حتی اگر همه موارد را قبول داشته باشید».

روز باهاش زندگی کنی، هر شب توی رختخوابش بخوابی، هر جا میری باهاش باشی، توی مهمونی، توی مسافرت ...»

بغض گلوی رویا را گرفته بود و حرفی نمی زد. عمه خانم ادامه داد: «راستشو بگو ببینم دوستش داری؟» رویا زیر لب گفت: «نه». فکر می کردم به مرور خوشم بیاد. مامان می گفت عادت می کنم. عمه خانم که دل پری از دست مادر رویا داشت کم کم عصبانی شد: «عادت می کنی؟ به چی؟ به دوست نداشتن؟ به اینکه شبها چشمتو ببندی که اقلاً قیافه اش را نبینی؟ اگر از این پسر پولشو بگیرن چه چیزی ازش می مونه؟ به پسر لوس و از خود راضی و پررو و پر مدعا و بی تربیت و بیکاره که نمی تونه شلوار خودش بالا بکشه. نه تحصیلات داره، نه می تونه دو کلمه مثل آدم حسابی حرف بزنه و نه یک سروشکل حسابی داره. مامانت فکر کرد داره زرنگی می کنه. هولش زده بود. رفت سی و پنج هزار دلار خرج کرد نامزدی گرفت. پونزده هزار دلار طلا برای پسره خرید. با این کارهاش چند تا زنجیر نامرئی به دست و پات بست که دیگه جرئت نکنی تکون بخوری. اما چرا دهنتمو بستی؟ اگر نمی خواهی بگو نمی خوام. نترس بابات داره. می تونه خرج هائی رو که کرده تحمل کنه. اگر نداشت که نمی کرد.»

رویا دیگه طاقتش تمام شد. سرش را روی سینه عمه اش گذاشت و گریه کرد. نازی خواست مداخله کند که عمه خانم در حالیکه رویا را بغل گرفته بود با بالا گرفتن یک انگشت دستش به دخترش حالی کرد که آنها را راحت بگذارد، و با اشاره به شوهرش گفت که از اطاق بیرون برود که رویا خجالت نکشد. رویا گریست و گریست تا بغض یکسال و نیمه اش را خالی کرد و وقتی آرام شد، عمه خانم گفت: «می دونی چیه؟ موضوع این نیست که تو می خوای ازدواج کنی و خوشبخت بشی. موضوع اینه که مادرت میخواد داماد پولدار بگیره. چقدر حرص؟ منگه شما خودتون کم دارید؟»

رویا با قدم های سنگین از دفتر او بیرون رفت. وارد آسانسور که شد نازی دختر عمه اش را دید. پرسید: «تو اینجا چکار می کنی؟» نازی جواب داد: «یادت رفته؟ من توی این ساختمان کار می کنم. تو اینجا چکار می کنی؟» رویا توضیح مختصری داد و نازی که حال رویا را دید اصرار کرد که چند ساعتی او را به خانه خودشان ببرد. رویا قبول کرد.

عمه رویا بعد از آوردن چای گفت: «خب، تعریف کن ببینم چی شده؟» و رویا در حضور شوهر عمه اش که او را نیز خیلی دوست میداشت، همه چیز را برایشان توضیح داد. شوهر عمه گفت: «چه پررو! خوب اومدیم و بعد از دو سه سال از تو دل زده شد و خواست طلاق بده، اونوقت دستت به کجا بنده؟» و عمه خانم واکنش نشان داد که: «نه اینطور نیست. اینها می ترسن که چشم و گوش رویا باز بشه و آلبرت را نخواد. من بعنوان کسی که ترا مثل دختر خودش دوست داره بعید نمیدونم که اینطور هم نشه. تو حالا خوابی. بعد از عروسی که دیگه تجملات ظاهری کنار میره و با اصل زندگی آشنا میشی، اونوقت خیلی احتمال داره بفکر طلاق بیافتی. اینها از حالا می دونن. پسر بی عرضه خودشونو می شناسن می خوان محکم کاری کنند. تازه اگه یکی دو تا بچه هم بیآری دیگه بخاطر بچه ها مجبوری بسوزی و بسازی.» رویا حرفی نمی زد. در شگفت بود که کسی پیدا شده که ثروت آلبرت را نادیده گرفته از واقعیت ها صحبت کند.

عمه خانم با تجربه که سکوت رویا را دید ادامه داد: «اگر درست نمی گم بگو. حرف بزن، واقعا دوستش داری؟ مطمئنی این همون مردیه که میخوای به عمر باهاش زندگی کنی؟ می دونی به عمر زندگی کردن یعنی چه؟ یعنی از حالا که ۲۳ سالته تا سی سالگی هر روز صبح که چشمتو باز می کنی اونو ببینی، بعد از سی سالگی تا چهل سالگی، از چهل سالگی تا پنجاه سالگی، از پنجاه تا شصت تا هفتاد تا هشتاد و تا صدوبیست سالگی هر

و در حالیکه موهای مشکی، صاف و پریشتم رویا را نوازش میکرد ادامه داد: «حیف از یک دانه از این تار موها که زیر دست این پسره بی همه چیز بیافته؟» و خودش حرف خودش را اصلاح کرد که: «ولی نه این پسره همه چیز داره حتی اعتیاد!» رویا سرش را بلند کرد و پرسید: «چی؟ اعتیاد؟» عمه خانم خندید و گفت: «خوب دیگه، آگه یه آدم بی پول ماهی دو سه بار پای منقل بنشینه می گن معتاده، اما آگه یه آدم پولدار اینکار را بکنه می گن خوشگذرانی می کنه». رویا هم خندید. احساس کرد راحت شده عمه خانم گفت: «ببین، وقتی تازه این پسره پیداش شده بود، تو بیست و یکساله بودی. نمی گم بچه سال بودی اما تجربه نداشتی. ولی حالا فرق کرده. حالا سال سوم دانشگاهی. دو سه سال دیگه واسه خودت کسی میشی. نگذار بازیتم بدن. قوی باش. خودت برای خودت تصمیم بگیر. اگر می خواهی برو زنش شو. اگر نمی خواهی و دوستش نداری، بخاطر پول خودتو بدبخت نکن.» و چون سکوت رویا را دید ادامه داد: «همون یکی دو سال پیش به مامانت گفتم پسر جاری من می خواد اجازه بگیره با رویا بره بیرون. بدبخت سر می مالید. مامانت محل نگذاشت. حتی نگذاشت با تو حرف بزوم. هر وقت تلفن می زدم می گفت نیستی. بعداً فهمیدم این پسره قراره بیاد خواستگاریت. مامانت ترسیده بود اگر یکبار با پسر جاری من بیرون بری دیگه آلبرت را سر نظر نیاری.»

رویا با تعجب گفت: «مادرم هرگز بمن چیزی نگفته بود.»

عمه خانم گفت: «برم برات چائی بیارم این یکی که سرد شد.»

ساعت نه شب رویا به خانه برگشت. پدر و مادرش منتظر و نگران در سالن خانه نشسته بودند. سلام کرد و نشست و در حالیکه جواهراتی را که بر تن داشت یکی یکی در میآورد و روی میز می گذاشت گفت: «یه حرفی می زوم تعجب نکنید. شوکه هم نشوید. من نمی خوام با آلبرت عروسی

کنم. یعنی هیچوقت از ته قلب نمی خواستم.» مادر رویا نگاهی به شوهرش کرد و به رویا گفت: «مگه وکیل چیه گفت؟»

- هیچی همون حرفهائی که قبلاً زده بود. ولی موضوع قرارداد و این حرفها نیست. اگر همه ثروتمونو به من بدن من دیگه حاضر نیستم با پسرشون ازدواج کنم.

در حال قرارداد را از کیفش در آورد و آنها را پیش چشم بهت زده مادرش پاره کرد.

- همین فردا اسبابهاشونو پس بدین.

رویا خسته از گریه هائیکه کرده بود رفت که بخوابد. مادرش آهسته گفت: «حالا عصبانیه نمیشه باهات حرف زد. باید صبر کنیم تا خود آلبرت باهات صحبت کنه». آلبرت که ده روز بود رویا را ندیده بود بنا به توصیه مادرش منتظر ماند تا رویا قدم پیش بگذارد.

یک هفته دیگه گذشت. رویا بعد از دانشگاه به خانه عمه اش رفت که از او تشکر کند. و عمه خانم ضمن حرفهایش گفت: «پسر جاری من هنوز هم تو را میخواد. اگر آمادگی داری و دلت میخواد یک شب با هم برید بیرون.» رویا گفت: «من حرفی ندارم ولی می ترسم مامان ناراحت بشه.» - مگه اسبابها شونو پس نداده؟ - نمی دونم من دیگه نپرسیدم.

- نه بهتره هر چی زودتر کار رو تموم کنی که خیالت راحت بشه. بعد هم اگر خواستی یه عصر از دانشگاه بیا اینجا منم به پسر جاریم می گم بیاد اینجا عقبه.

- منظورتون کامران نیست؟

- آره

- پس چرا همیشه می گوئید پسر جاریم. شما که می دونید من کامران را می شناسم. شماره تلفن خصوصی مرا در خانه بهش بدین اگر زنگ زد با هم اینجا قرار میگذرایم.

عمه خانم گفت: «باشه هرچور که خودت میخوای.»

و این داستان ادامه دارد ...



## مادر

ایشان

اغراق غریزه نیست در سرشت ما، شاید  
یا شگرد شگرف طبیعت  
در راز سر بمهر اصل بقا  
کز خشت تا خشت  
- بی انطباقی به منطق مطلق  
و بی ضابطه نی به ترازوی توازن -  
اینگونه بی دریغ  
عشق میتراود از نوک پستان  
تا سرانگشت مهربانتان  
وینگونه بی دریغ  
آغوش همیشه گشوده تان  
پناه میدهد به طفلک انسان.

## خانه خدا

ای درخشان جلوه گاه ایزدی  
روشنی بخش دل هست پارسا  
پرتو تابان هر کاشانه ای  
ای نمودار همه اجداد ما  
قیمت قدر بشر از آن تست  
اولین نور خدا آبخود میسند  
طور موسی دید بیضی ای او  
آنچه فرمان داد ایزد بنده را  
جله در خاک گنجه زای تو بود  
قرنهای شد ولی فرمان یکی است  
رد تو آرم همه بر نیساز  
خاک ایمان گستر زان توئی  
ای مقدس قبله گاه عاشقان  
در (نگاه) دل همه سوداگست  
میر عیسی (نگاه)

خانه گاه و قبله گاه سده مدی  
آشنا با خواش لهای ما  
نور امید دل فیه زان ای  
دای اساس پایه و بسنیا ما  
حرف حق درد فرود دیوان تست  
لوحی ایمان در آنجا شد پند  
همو نھی ای دل سپه ای او  
چلچراغ روشن آیند را  
راه فیه نندان بر نامی تو بود  
هر چه دو گرد ولی یزدان یکی است  
جلوه گاه حقی و اعجاز زورار  
زادگاه پاک ده فیه مان توئی  
تا ابد پاینده و پایا بمسان  
خانه عشقی دلنا جای تست  
فرزیه ۱۹۹۳ ۱۱ بهمن ماه ۱۳۷۱

## سایه فیلم

### انجام کلیه کارهای عکاسی و ویدیو

منصور پور اتحاد مدیر فتو آسیا - تهران

شماره ۳۵۱ رابرتسون جنوبی - بوری هیلز

تلفن: (310) 652-3333

## ما و خوانندگان

هم چنان بر سرآتم بوصالش برسم  
گرچه داده است مرا پند به پیغامی چند  
از آقای خلیلی که پیداست در شعر فارسی صاحب  
قریحه اند میخواستیم که در موضوعات متفاوت از  
آنچه بیشتر شاعران متقدم ما کار کرده اند، طبع  
ازمائی نمایند و باز هم از سروده های خود را برای  
ما بفرستند.

آقای نادر حسیدیم از تهران نیایشی را که  
نوشته امیر کورش حسیدیم، کودک هشت ساله ایشان  
میباشد برای ما فرستاده و خواسته اند که متن نوشته  
«بدون کوچکترین تفسیری» در شوفار با خط کودکانه  
خود نویسنده کلیشه شود.

هر چند نوشته امیر کورش، برآستی برای  
کودکی هشت ساله، بسیار جالب توجه است، معهذا  
چنین توقعی (و توقعات مشابهی که تعدادی از  
خوانندگان ما دارند) باید قبل از مطرح شدن از سوی  
خوانندگان گرامی، بقول معروف نزد خودشان قدری  
«سبک سنگین» شود. بعنوان مثال، در طول این  
نوشته که دعائی است زیبا و معصومانه بدرگاه  
پروردگار، خداوند «شما» خطاب شده است که صحیح  
نیست.

بهر حال، ما با اجازه آقای حسیدیم، با این  
اصلاح، قسمتی از نوشته مزبور را از نظر شما  
میگذرانیم:

«تو بالاترین هستی ای خدای مهربان، تو  
خدائی هستی که ما را از مصر نجات داده ای.  
خدایا، اگر تو نبودی، کی بود؟ خدایا، یکی اشتباهی  
میکنند، تو او را ببخش، چون ما آدم هستیم و اشتباه  
میکنیم».

آقای دکتر یحیی فیروز طالع از مطلب مبسوط  
و جالب توجه شما زیر عنوان «بنیان گذاران آلیانس  
ایزرائیلیت اونیورسل» که پیداست نتیجه تحقیقات و  
مطالعاتی مبسوط میباشد، سعی خواهد شد بموقع  
استفاده بعمل آید.



در طول ماههای گذشته، تعداد زیادی نامه  
و فکس از خوانندگانمان بدست ما رسیده که با  
پوزش فراوان، از تاخیر مزبور به سپاسگزاری دسته  
جمعی از همه خوانندگانی که ما را مورد مهر خود  
قرار داده اند بسنده میکنیم و به نامه ها و  
نوشته های زیر پاسخ میگوئیم:



آقای منصور خلیلی (نهادندی) شعر زیبایی برای  
ما فرستاده اند که چند بیت آن ذیلا از نظر شما  
میگذرد:

تا بیاد لب لعلش بزدم جامی چند  
بتوای ساقی گلرخ زمن انعامی چند

فرستاده اند و در آن محافظه کاری را، بویژه نزد مذهبیهون یهودی تشریح نموده اند و در ضمن تذکراتی در مورد شیوه کار شوفار داده اند که با سپاس مورد توجه قرار گرفت. از آقای شبتائی می‌خواهیم که مانند سابق برای ما نوشته هائی در موضوعات طنز یهودی بفرستند.

آقای روح اله زاغی از همکیشان خود خواسته اند که درباره آموزش یهودی فرزندان خود و نیز دیگر جوانان یهودی توجه بیشتر نشان داده باین امر کمک نمایند.

آقای هللويا طی مقاله ای، گفته هائی از بزرگان و کلام خداوند در تورات نقل کرده اند. ایشان در مورد تاریخ زندگی پیامبران مختلف نوشته اند: «بعثت حضرت موسی ۱۳۱۲ سال قبل از میلاد حضرت عیسی و حضرت زرتشت ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد، حضرت بودا ۵۶۰ سال قبل از میلاد و حضرت محمد سال ۶۲۱ میلادی است».

آقای دکتر خانبابا رخسار مطلب طولانی و تحقیقی شما زیر عنوان «خدای قوم یهود و فاجعه هالوکاست» در آرشیو شوفار نگهداری شده و در آینده، با ذکر نام نویسنده، سعی خواهد شد از قسمت هائی از آن که جنبه تکراری ندارد استفاده شود. سپاسگزار زحمات شما در تهیه این مطلب هستیم.

آقای عزیز قلیلی در نامه خود به شوفار، در ارتباط با ظلم هائی که به اقلیت ها در تعدادی از کشورهای خاورمیانه شده و میشود مطالبی نوشته اند که تائیدی است بر سلسله نوشته های تحقیقی همکار ما آقای دکتر هوشنگ ابرامی زیر عنوان «ضدیهودیکری». از اینکه آقای قلیلی نویسندگان شوفار را مورد لطف قرار داده اند از ایشان سپاسگزاریم.

آقای ابی نوعم شبتائی از اسرائیل نوشته ای زیر عنوان «محافظه کاری چیست» برای ما



## کیتترینگ کاشر مختار

(پرنس سابق)

با ما از مهمانان خود چون یک پرنس پذیرائی نمایند

خوشمزه ترین و سالمترین غذاهای کاشر با قیمت باورنکردنی

کادر ورزیده و مجرب ما

زیباترین میزهای غذا را تنظیم نموده و بهترین سرویس را ارائه میدهند.

تلفن ۰۴۰۴ - ۶۰۹ (۸۱۸)

با مدیریت همفري يودعيم

By Brien Duffy

**Race against death: Amid disease and dislocation Dr. Yehuda Ginnosar and the Israeli team were in the forefront of caring for the civil war's smallest victims**

victory. About a million flooded into Goma where they became prey to diseases like cholera and dysentery.

Dr. Shapiro explained that cholera was transmitted through drinking polluted water, in this case the once sweetwater Lake Kivu, now a feces-laced, mud-colored sea where bloated bodies sometimes surface. Those who get it in the morning can die by nightfall from dehydrating through vomiting and diarrhea. When the Israelis first arrived 2,000 a day were succumbing. But this awesome statistic dropped following the intensive treatment by the Israelis and other aid agencies, as well as the success of their efforts to provide clean water.

"That we were able to do so much gave us a push," said Dr. Dan Engelhard, Hadassah's chief of pediatric infectious diseases. "In these situations we find the inner strength to go on from sunrise to sundown and more."

Dr. Engelhard gently placed a boy no more than three years old into the back of a command car to be brought back to the emergency orphanage set up by relief workers. A woman had found him in the streets and, too weak to care for him, brought him to the Israelis. This no doubt saved his life, said Dr. Engelhard who, as a young physician on the Golan Heights, was awarded the medal of valor during the 1973 Yom Kippur War.

In late July during the first week the Israelis were there, over 8,000 orphans were gathered into the camps. Nearly half were brought to the orphanage where the Israelis took the sickest for treatment.

Dr. Paul Eunson, a Scottish relief worker from the English aid group Merland, placed the orphans in line with dozens of toddlers where they waited naked in eerie silence to be vaccinated against polio and the measles.

"The Israelis are taking some of our more seriously ill," he said. "They are a great help and they are letting us have some of their supplies. Lord knows we need plenty."

"It looks better today," grimaced Major Ilan Malki, 29, the Israeli unit's medical operations officer. "Yesterday there was an open pit over there filled with dead children. Death is not something I haven't seen. But this amount of suffering seeps into our souls and we will never forget it."

As word spread, more and more aid groups referred their difficult cases to the Israelis who, like everyone else, worked from dawn past dusk, day in and day out.

The Israelis were even prepared to give their own blood. One doctor was treating a five-month-old girl with pneumonia and she wasn't getting better. "She was very anemic," he recalled. "Most of the people here are tainted with malaria and dysentery and a great percentage have AIDS, so the safest thing was to give her our blood. I happened to have her type."

Nightly, Drs. Eldad and Engelhard and some of the oth-

ers would take the bumpy road into town to meet with heads of other aid groups. The Israeli effort would be the reference point for what the others strove to do and their advice held great weight.

"Everyone's heard of the Israelis," said Claire Buloye of the Irish group GOAL, who brought in a man who got hit by a truck. "This place is amazing."

Even groups that have traditionally been more sympathetic to the Palestinians in their own way praised the Israelis. "A hospital is not a high priority, but since it's there we are using it," said Anne-Marie Huby, spokeswoman for Doctors Without Borders, which once sent physicians to the Gaza Strip during the *intifada*.

In the distance the perfect cone of the volcano Nyriagongo looms over this central African calamity, burbling and spitting more than usual. The loudspeaker of this Israeli M.A.S.H. crackled to remind staff to take their cholera pills. In their black humor, they named one nurse Hutu and the other Tutsi. The head nurse was actually called Hot Lips. But most scoffed at the comparison of the unit with the popular American television show.

"There is nothing amusing about what's happening here," said Lieut. Col. Amir Shlomo, deputy commander of the unit. "It's our way of coping with the horror."

And amid the dysentery, cholera and dehydration, joy arrived in the form of a stillborn baby doctors managed to resuscitate. They proudly sent her and her mother on their way with a pack of diapers and a supply of powdered milk. The mother returned in gratitude to tell the staff she'd named the tiny girl Reut Israel after a town where a number of the doctors lived. *Reut* means friendship in Hebrew.

On the first Friday evening as the sun set along the shores of Lake Kivu not far from where Stanley found Livingstone, the Israelis took a break to bring in the Sabbath bride. It was an odd affair, completely alien to the African scene. Dr. Shapira led the services. The indomitable Abie Nathan, the ubiquitous Israeli peace crusader, was here too. He prepared a curry of sweet prunes and almonds. And everyone sang Sabbath songs.

Sitting among this Israeli family of families, Hadassah staff, Israeli army, a nation of refugees, one is reminded of the mandate from *Ethics of the Fathers*: "It is not incumbent upon you to complete this task; neither are you free to desist from it."



Cliff Leiber/Israel Defense Force





## Into Africa

**W**hen Israel decided to send emergency medical aid to the Rwandan refugees in Goma, Zaire, last summer it was only natural that doctors from the Hadassah Medical Organization be part of the team bringing relief to those fleeing war and dying of disease.

They were greeted by the odor of death, the acrid stench of rotting bodies. Purple bougainvillea spilled over the walls of fine colonial-era homes. In the fields, yellow and red flowers blossomed where they had not yet been trampled by the flow of refugees. And there were dozens of bodies wrapped in the rattan mats they died in during the chilly nights along the roads.

Corpses, neatly laid out next to women selling bananas or sugarcane or haphazardly tossed on a stack of carcasses, evoke images of another time. In the Kibumba camp half an hour north bulldozers buried scores in a common grave.

"We're here because we couldn't be indifferent to this suffering," said Dr. Arie Eldad, head of Hadassah's burns unit and commander of the Israeli contingent.

Eight air force C-130 cargo planes brought the Israelis into the heart of darkness. Surrounded by more than a million refugees, they landed at the single-strip runway on Zaire's eastern border with Rwanda.

Aboard were tons of medicines, a field hospital and 15 doctors, five of them from Hadassah Hospital. Working through the night, officers, soldiers, medics and doctors like Mervyn Shapiro, who heads Hadassah's infectious diseases unit, set up tents and equipment. In less than 24 hours the Israelis had the only fully equipped up-and-running hospital for hundreds of miles along the shores of Lake Kivu south of Goma. Patients began heading for the blue-and-white flying from every tent.

Israel was one of the first countries to come to the aid of the refugees and initially dwarfed all other Western countries and relief agencies. In addition to the doctors, it sent 40 support staff of medics and nurses and 30 auxiliary personnel—mainly soldiers from elite units. While the calamity

was enormous, Israelis refused to let it overwhelm them in their race against death; during the initial few days they succeeded in saving 300 lives.

"For Africa it's a drop in the ocean, but it is still hundreds of lives," said Dr. Shmuel Shapira, a Hadassah anesthesiologist.

"We suffered from total indifference on many, many occasions, so this is our [chance] to show humankind can behave differently," said Yossi Sarid, Israel's minister of the environment, who came with the advance team. One of the most difficult chores for the doctors was abandoning their save-a-life-at-any-cost mentality for triage.

The self-contained 120-bed hospital was able to function independently. It had a laboratory, X-ray equipment, pediatric tents, and even an operating room set up in an unfinished house, an Israeli flag draped over the cement wall. Pistols and M-16's lay tossed on medical crates. Scores of cholera victims, mostly children, were being fed or medicated intravenously.

In Jerusalem Dr. Shmuel Pechas, HMO's director general, said Hadassah had experience in Africa and was gratified when the government decided to send help to the Rwandans.

"We immediately indicated we would like to play a significant role and put ourselves at their disposal," he said, adding that the second contingent that came four days later was also headed by a Mount Scopus internist, Dr. Shmulik Hyman.

"It placed a bigger load on everyone's shoulders here, particularly when we sent doctors of such caliber," he said. "In a roundabout way it was a sacrifice on everyone's part."

The first group of doctors returned after a two-week stint and Israel wound up its operation by Rosh Hashana.

Rwanda's decades-old civil war was reignited last April after a two-year cease-fire when its Hutu president died in an unexplained plane crash. Vengeance-seeking Hutu extremists whipped up a fury of savage hacking that killed an estimated half million of the rival Tutsi tribe. But fearing reprisals, hordes of Hutus fled following the ultimate Tutsi



**Acts of mercy:** Dr. Dan Engelhard and the Hadassah medical team brought hope—and life—to Rwandan refugees in Zaire

Cher Lefler/Jurnal Delmonio Force



not sound disappointed whether he was describing the good or bad moments. He knew deep down that at the time he made the most of every situation and tried to appreciate every passing minute. He has never felt that his years have gone to waste.

As I am now a young adult, I understand the stories my father told me with a different perspective in mind. First of all, I know why he spent so many hours, months, and years telling me about his life experiences. Each life experience had a different meaning for him and molded him into the person he is today. Through many hardships and difficulties, he kept his head up high and never gave up. But most important of all, he appreciated whatever he had, for he knew those moments would never return again.

What it all comes down to is that we should all be more content and appreciative of what we have in life. It seems that many of us seem to forget the good around us and only remember the bad in this fast paced, busy life. However, many people, places, and things won't always be around for us forever.

I am glad to have my parents and family around me and their support in times of need in this society where everyone is drifting apart. I have come to learn to live for today and hope to have what I at least have now in the years to come.

Hopefully, maybe one day, my father can hold my child's hand as he walks him or her to school and tell him or her the same stories which I was fortunate enough to hear.

By: Guitta Karubian

## INFINITY



Silent and still within me lies  
A space of strength between my eyes  
A place of peace where I can be  
Alone and know Infinity.

Beyond this face you know as mine,  
Beyond this space bound by time,  
Beyond this personality,  
There waits my home, my self and me.

This world's a place wherein we seek  
To know, to touch, to see, to speak.  
We live in illusion, compelled by  
a drive  
To make contact with others  
and confirm we're alive.

I reach out in this world now  
With soft sighs and screams.  
Behind me are memories  
Before me are dreams.  
The earth is beneath me.  
I am fearfully brave  
As I forge ever onward  
Edging toward my grave.

Silent and still within me lies  
A space of strength between my eyes.  
A place of peace where I can be  
Alone with just Infinity.

By: Sepideh Haggayan

## A FATHER'S STORIES



I reminisce the very first day that my father held my hands as he walked me to school, all the stories he told me until we reached there flashback in my mind. I was at a very young age of six at the time, but somehow certain actions, stories and scenes just seem to have remained with me in the back of my memory.

I'm sure every father has a story to tell his child and believes his is the most unique of all. However, as years have gone by and my friends have shared their fathers' stories with me, I realize that most of our fathers have seemed to experience the same hardships and enjoyments in life in a similar manner.

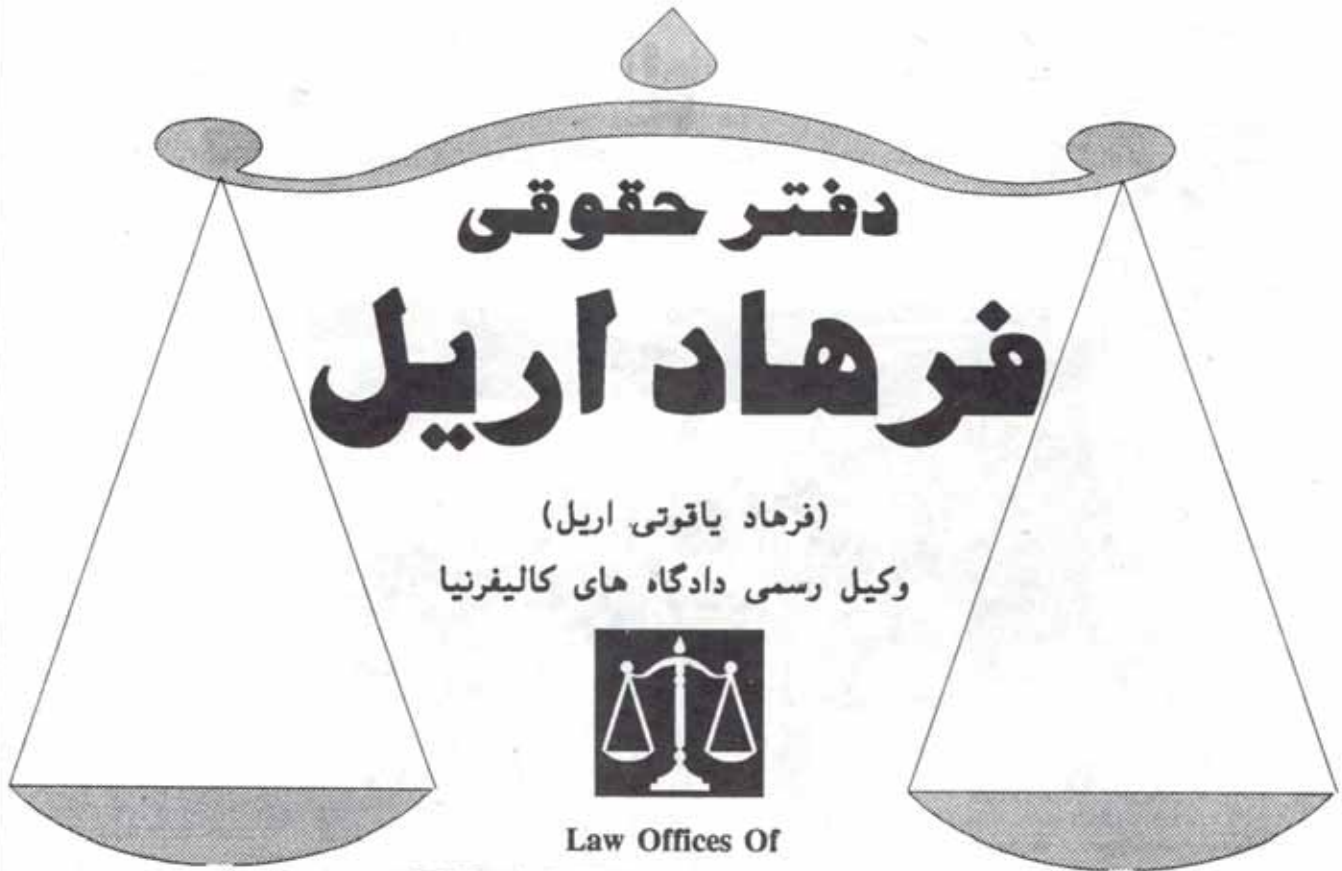
Like most fathers, if I ever complained about going to school, especially early in the morning, my father would tell me the story of how he would struggle to get to school everyday. He would get up five or six o'clock in the morning everyday and walk two hours in the winter storm

with heavy books on his back. His eyes half-closed due to lack of sleep from studying the night before, his stomach growling, his fingers and feet numb from the freezing snow, yet he would not complain and somehow manage to get through the day with hope. Once home, he knew his mother would be there with a smile on her face to take care of her restless kid with a warm cooked meal on the stove for him.

There were also the happy memorable stories my father would share with me as we were either going to school or driving back home. He would tell me about the days when all plans with his friends and buddies revolved around him. They would not go somewhere unless my father was there too. Girls would only sit in the car he was going to be in. He would make them all laugh so much until tears rolled down their glowing eyes.

While my father would tell me these stories, I could feel and hear the contentment in his voice. He did





دفتر حقوقی

# فرهاد اریل

(فرهاد یاقوتی اریل)  
وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا



Law Offices Of

**FRANK Y. ARIEL**

آسیب بدنی ناشی از تصادفات اتومبیل، تصادفات در محل کار یا زمین خوردگی  
امور جنایی (سرقت از مغازه ها و رانندگی تحت تاثیر الکل و مواد مخدر)  
تنظیم وصیت نامه، تراست (TRUST)، و انحصار وراثت  
امور تجاری و بازرگانی (تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها)  
امور ساختمانی و معاملات املاک  
امور مهاجرت و تابعیت  
امور مالی و ورشکستگی  
روابط مالک و مستاجر  
امور کالکشن COLLECTION

**(310) 286-2626**

1801 CENTURY PARK EAST, TWENTY-FOURTH FLOOR, CENTURY CITY, CA 90067

anyway. We weave slowly in our cars to meet our friends, at parties or at bars. And it only takes one look into the glazed eyes of a friend, a fellow Persian Jew, to know:

"Gondi tonight?"

"Four," your friend will confess painfully, shaking his head, crying into your shoulder. And all you can do is sympathize.

You will overhear conversations between Persians and Americans:

"What was that you just burped up?"

"Oh - a Persian dish - made with chicken - too complicated to explain. Chicken. Chicken balls, that's what it is, chicken balls."

"Chicken balls," the American may ask.

"Forget it," you'll hear, "its just too complicated."

And mothers are worried about their children mixing with Americans? Worried about the youth losing their heritage? How can we? How can we ever be considered truly American when we belch our ethnicity right into someone's face each and every Friday night? Even when I lived in San Francisco, where I ran into very few Persians and even fewer Persian Jews, I would hear it in bars: "Its a Persian dish, a rolled up chicken ball, too complicated to explain," and I'd know there was a brother in the room.

But I have devised a plan. It starts in the shower, as I get ready to go to my parents' house for Shabbat dinner. As I shave and wash my hair, I say this little prayer to myself: "Only one Gondi, only one Gondi, only one Gondi..." I put on my pants, brush my hair, mumbling to myself: "One Gondi, one Gondi." Driving east on Wilshire boulevard, parking, going up the elevator, "One Gondi, only one Gondi, be strong, be a man, don't let them trick you. One Gondi..."

The door opens and my sweet

lovely mother, big smile on her mouth, opens her arms, "Welcome, my love, Shabbat Shalom my beautiful boy -"

"One Gondi! Only one Gondi! Do you hear? Only one Gondi!"

"But what's the --"

"And don't bother using that psychology crap on me." I push her aside, rush to the table, shove my brother aside, and have my one Gondi.

Sound a little harsh? Perhaps. But its a war after all. A war between the parents and the children, between the old country and the new one, debate and indulgence on Friday night. I have noticed the other side devising their own plans designed to counter the "Only One Gondi" (OOG) strategy. Its called the "Gondi All The Time" (GATT) offensive. When you walk in, they give you a plate full of Gondi with bread and greens. For dinner, they include Gondi in the *Abgoosht*, serve a separate platter full of Gondi, and surround the chicken with Gondi. After dinner, with Gondi flavored tea, they serve Gondi cookies, Gondi ice cream, Gondi-style watermelon ...

Oh we young people have a tough battle every Friday night. Just like in the Torah where David slew Goliath, Gondi will defeat Youth. And as you sit there, loaded down by that anchor, watching Persian skin doctors advertise on Persian TV with your parents and your In-Laws, trying desperately to get up off the couch, to go out and paint -- to paint the -- paint the town -- suddenly you realize why everyone gets married: The Gondi solidifying in their systems doesn't allow them to move, makes them tired. They think "who needs that American 'dating and partying' ritual? Better to just get married, eat Gondi, relax and spend time with the family. After all, it is Shabbat."

And they you'll know: Not only did the family win the battle, but they won the war.

All the Americans around them are going out on Friday night. All the Americans they work and study with are wearing tight clothes and buying hair gel specifically for the Friday night ritual. Its only Thursday and all of America is talking about Friday night plans of indulgence. A little sinning before their own Sabbath, which is very conveniently located at the END of the weekend, on Sunday, instead of at the start of the weekend. They gladly spend Sunday doing the "repenting" ritual. And why not? They've been allowed to have something to repent for. They've had some healthy American indulgence. What are we, as the children of Persian Jews, offered instead? *Abgoosht* and debate. *Abgoosht* and debate? *Abgoosht* and debate over American indulgence? David had a better chance against Goliath.

But here's a little secret. The secret weapon of all Persian-Jewish mothers. If the mothers are like David, then their slingshots are loaded not with rocks but with that round ground, meaty, juicy, salty, hand rolled secret weapon. The anchor that always slows us down, tires us out, and renders us ineffective: Gondi. Yes, when the Italians came to America, they were armed with meatballs. When the European Jews came, they were packing matzo-balls. Now we, the Persian Jews, have brought with us Gondi and its like being hit with a stun gun. Like a shot of ether, it makes us move in slow motion, weighs us down for the rest of the night. It is the anchor that they've been looking for, an anchor made with equal parts of ground chicken breast (you may use turkey or veal if you like), chickpeas and onions and boiled slowly in that salty chicken stock all afternoon. I can just see those clever mothers, standing over the large steaming pot of boiling chicken stock, stirring with a big ladle, magic incantations pouring from their lips as they drop

ten, fifteen, twenty cannonballs of Gondi into the pot, plotting the sabotage of our Friday night escape plans. And they pretend to be so innocent, so sweet, coming out of the kitchen with a platter full of those sweet smelling, steaming balls of lead inhibitors. They have a big Shabbat smile on their lips as they lay the platter down in from of our hungry eyes (ah, but we're all so mortal, so weak when it comes to good ole home made Gondi) and chanting the mantra: "Gondi, Gondi, Gondi..." And like glassy eyed, perfectly trained zombies, we go at it. With bread. With radishes and green onions and mint. With lime, we eat, falling right into their hands, slowing ourselves down with each juicy bite. "Have another," they say, "have more, there's plenty" they insist, secretly rubbing their hands together. Or sometimes they use that "reverse psychology" on us, saying "no no, don't eat anymore, save one for cousin Farhad. Don't ruin your appetite," making us crave it even more, stealing halves and quarters from little brothers' plates. Now they have us.

And we never know what hits us. Every week it happens to us and we can't figure it out. After dinner, as the parents sit with their tea and cakes and fruit, watching the Persian TV shows, we, like bingeing addicts, slowly get up, comb our hair, wash our faces, brush our teeth ... forget it; that Gondi is in us and its not going anywhere. We know that and our parents know it. They laugh at us secretly, watching us struggle to our feet as we prepare to leave. They know that even while we're out there, trying to participate in the American "dating and partying" ritual, we carry inside of us the Persian-Jewish "family dinner" ritual wherever we go.

But young people are strong. That's one of the benefits. With enough Gondi in us to knock out a horse, we manage to leave the house

By: Michael Shokrian

## Gondi All The Time (G.A.T.T.)



I was invited to one of Shofar's editorial meetings recently where we talked about how Shofar can be a part of bringing Persian-Jewish families back together on Friday nights.

Apparently parents have a problem with children going out on Friday nights after dinner. I was hearing complaints like "they escape out of the door as soon as we clear the table" and "They're becoming just like American kids." So how do we keep them in? Where do we find an anchor to keep them with us on Shabbat? Suggestion: Take away the keys to their BMW's. Lock and bolt the front door. Write a controversial and thought provoking article in Shofar so that the whole family can sit around after dinner and debate the issues.

One writer had an interesting response to that one: What would you do the other three weeks while waiting for the next issue of Shofar to come out? And here's a question I have: What normal healthy young adult is going to stay home to have a philosophical debate with the elders on a Friday night, one of the only two nights allowed them for recreation? If parents want their kids to stay home and spend Shabbat with the family, then change Shabbat from Friday night to Wednesday night. Its likely that everyone who has a home will be home on that night. Otherwise parents need to find some other anchor to keep their kids at home with on Shabbat.

Once again, the problem is that

we are becoming a bi-cultural generation, no matter how much parents try to fight it, deny it or ignore it. And never is that bi-culturalism more apparent than on Friday night when the Persian-Jewish "family togetherness" ritual clashes head on with the American "dating and partying" ritual. To the older generation, Friday night is family night. After a week of hard work, keeping house, paying bills, running businesses, parents like to spend the Shabbat surrounded by their children, eating *Chelo Abgoosht*, sipping tea, chewing dates and having fruit peeled for them. And its a lovely thought. A royal feast with the family after bringing home the bread all week. A man's children should be bringing him his slippers when the sun goes down. They should be sitting around his feet and listening to the pearls of wisdom he's brought with him from battles with the outside world. Yes, a lovely thought.

But the children have lives too. On Friday night, after studying, working, staying home, being good all week, the children of these parents want to let loose. They don't have husbands or wives to come home to; they have parents. And no matter how "cool" some parents may be, most young people would rather have something more sensual than *Chelo Abgoosht*. Even if it does have *Nokhod* in it. Or *Tadeeg*. No. They want to be with friends, to be loud, to hear music, to possibly taste some of life's "forbidden fruits" in order to find out first hand just why they are forbidden. All the Americans around them are going out on Friday nights.

people, will use Shofar as a forum to express yourselves and your concerns, whatever they may be. Share with us something about yourself. Tell us whether you and your father share common bonds even though you drive a BMW to school and he walked miles to school each day. Or, whether you understand your mother and why she would spend hours cooking a meal that's eaten in minutes then does the same thing again next day in this age of microwave - ready food. Tell us if you and your parents communicate well or have given up trying. Tell us how you have been raised to know you're a Persian Jew. Speak to us.

Older members of our community have so very much to share from their lives and experiences. Our Farsi-reading friends who are forever telling us, "If you could only understand Farsi," tell us what we're missing-in English, so we can understand. If your philosophy and your history, your stories and anecdotes, your dreams and ideas, are to survive in this new country beyond your time, they must be written in English for your children and grandchildren to read and appreciate. As our children's knowledge and appreciation of our rich heritage grows through this exposure, they will want to connect to their Iranian roots; thus their "Persian-ness" will be nurtured and will survive.

We're not looking for published authors. We're looking for people just like you. We all have something to give one another.

Share yourself with us. Write to us. Write with us. Shofar represents the community. You are the community. Shofar is the voice of the community. Please, pick up your pen and lift your voice so you too can be heard. We're listening.



Guitta Karubian

By: Rebecca Moradian

## "*HAIKU POEM*"



### WINTER

The rain poured last night  
We spoke and met in a dream  
I can't remember

### SPRING

I know he exists  
On the fields far from my home  
Chestnut leaves now green

### SUMMER

Time works between lives  
For we have not found the hour  
I count in silence

### FALL

Soon the solstice will fade away  
Lost sleep from Summer's hot spell  
Green leaves now crimson

### V

The cycle returns  
And Winter is not the same  
Dry without the rain



## EDITORIAL



*As the magazine of the Iranian Jewish Federation, Shofar is the voice of the Iranian Jewish community and speaks to us all. It was first published in 1981, when our community was, for the most part, still taking shape in the U.S.*

*In those early years Iranians here in Los Angeles were busy filing for green cards, buying homes and perfecting their English, involved in all facets of settling into their new country.*

*In time, Permanent Residents became U.S. citizens, homebuyers became real estate syndicators and children grew up and had children of their own who speak English without their parents' accent and speak Farsi like I do, if at all. Today, in households throughout our community, English and Farsi are spoken side by side.*

*Throughout these 13 years, Shofar has been here, emblematic of the Iranian Jewish spirit.*

*Shofar is distinctly Iranian. The magazine's black and white motif crisply analogizes the sharp contrast our people have witnessed in the last decade and a half. And throughout*

*this time, like our readers and because of them, Shofar has survived.*

*Now, in its thirteenth year, Shofar is marking a passage, making a change, experiencing a growing spurt and exploring its potential.*

*The number of English-speaking members in our Iranian community has increased in these 13 years and the trend is obvious. Shofar wants to bring in these readers - and writers - and keep them between its covers alongside our Farsi-reading friends.*

*We are asking our community to support us as we evolve, by participating in the development and expansion of Shofar's English section.*

*To those who believe that as a Persian Jewish magazine Shofar should be written only in Farsi and to those who fear that expanding the English section of the magazine would detract from its Persian essence, I suggest that our use of English does not diminish our "Persian-ness"; rather, our English becomes imbued with the subtle turns and poetry of our Persian experience and our Farsi language.*

*We encourage everyone to participate. We hope you, our young*



# کیتترینگ گلات کاشر جک بروخیم

زیر نظر مستقیم «آر - سی - سی»

ROYAL CATERING GLAT KOSHER

کیتترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص در «ولی»

و بسیاری از هتل های درجه اول لوس آنجلس

مدیریت، خوشنامی و تجربه طولانی و درخشان مهندس ژاک بروخیم

در مورد هتل داری و کیتترینگ ر مز موفقیت چشم گیر ما میباشد

نرخ مخصوص در ایام هفته در مجتمع فرهنگی ارتص از ۱۹ دلار به بالا

جهت برگزاری کنفرانس ها، سمینارها و جلسات مختلف سالن مادر اختیار شما خواهد بود

جشن های بزرگ و کوچک شمار اشاهانه و اشرافی برگزار میکنیم

در منازل انواع اردو و شام و دسر ۲۲ دلار

OPEN B.B.Q

در منازل اوپن باربیکیو ۱۵ دلار

تلفن ۹۹۹۳ - ۴۵۸ (۳۱۰)

اطلاعیه مهم

# داروخانه های سنچری

انتظار ها پایان رسید

هموطنان عزیز منطقه « ولی » شعبه سوم داروخانه های سنچری بمنظور  
برآورده کردن نیازهای داروئی و بهداشتی شما در خیابان شرمین وی  
جنب میلرز مارکت افتتاح شد

داروخانه های سنچری داروخانه مورد اطمینان جامعه ایرانی

۷۰۸-۷۰۸-۸۱۸

18254 Sherman Way

جنب میلرز مارکت

۱۵۶۸ - ۴۷۳ (۳۱۰)

۱۱۸۷۰ بلوار سانامونیکا، سوئیت شماره ۱۰۸

مجمع ساختمانی صورتی رنگ

۵۹۹۹ - ۲۴۶ (۳۱۰)

۴۱۵ کپرست شمالی در مدیکال بیلدینگ

روبروی شهرداری بولی هیلز



**K. BANAYAN & ASSOCIATES**  
ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی  
**کورش بنایان**

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری ( تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم  
اساسنامه و قراردادها ) ، دعاوی داخلی و بین المللی

**تصادفات و صدمات بدنی**

**(310) 785-0800**

1801 Century Park East, Suite 1460, Los Angeles, CA. 90067

Facsimile (310) 785-3908

Design Based Media

ADDRESS CORRECTION REQUESTED

Non-Profit Org.  
U.S. Postage  
**PAID**  
Beverly Hills, CA  
Permit No. 236

**S H O F A R**  
IRANIAN JEWISH FEDERATION  
6505 Wilshire Blvd, Suite 811  
Los Angeles, California 90048